

عملکرد امپریالیسم و صهیونیسم در خاورمیانه و نتایج آن	نقش "مارکسیسم رسمی" دولتی در دگرپرسی چین کنونی	نقش سازمان جاسوسی "سیا" در دوره جنگ سرد قدیم	به مناسبت ۱۰ اکتبر روز جهانی علیه حکم اعدام	گزارش کوتاهی از چهارمین گردهمایی سراسری «تظاهرات دوشنبه» در آلمان
--	---	--	---	--

درسهائی از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷

رقابت در منطقه‌ی دریاچه‌ی خزر و شبح جنگ جهانی سوم!

۹۰ سال از پیروزی انقلاب اکتبر روسیه و ۵۸ سال از انقلاب اکتبر چین، می‌گذرد. دو انقلابی که دنیای کهن مبتنی بر نظام استعمار و ستم طبقاتی را در پایه‌های‌شان لرزانده و طبقه‌ی کارگر و زحمت کشان را به قدرت رساندند. با این دو پیروزی، دیگر مشتی سرمایه‌دار و فئودال نتوانستند با زرق و برق و تکیه بر سرنیزه، بر استعمار شده‌ها و ستم‌دیده‌ها حکم رانده و مزدوران مسلح خود را به‌جان مردم بیاندازند. این بار پینه به دستان بودند که با صدای رسائی به جهان زیرسلطه مژده‌دادند: دیگر عذاب و شکنجه‌ی ناشی از قرن‌ها استعمار و ستم کافی است و زین پس، عرصه‌ی تاریخ باحضور

بقیه در صفحه یازده

از این حوزه‌ی آبی مشخص سازند. درعین حال اگر خزر به عنوان دریاچه در نظر گرفته شود که در میان سه کشور فوق و روسیه و ایران قرار دارد، در این صورت، طبق قوانین بین‌المللی سهم هریک از کشورها از منابع آن به نسبت مساوی ۲۰٪ خواهد بود و اگر به مثابه دریای آزاد در نظر گرفته شود، به نسبت طول ساحلی هر کشور سهم معین می‌شود که در آن صورت، سهم ایران حدود ۱۴٪ می‌گردد. مضافاً بر این که کشورهای تازه استقلال یافته از روسیه حاضر به پذیرش قراردادهای زمان وجود کشور اتحاد جماهیر شوروی، نیستند. این وضعیت باعث شده‌است که باوجود

بقیه در صفحه دوم

کنفرانس سران کشورهای حوزه‌ی دریاچه‌ی خزر در ظاهر مورد تعیین مسائل حقوقی این دریاچه و در واقعیت در مورد امنیت آن و خطر بروز جنگ در منطقه، در روز سه‌شنبه ۲۴ مهر در تهران برگزار شد. مشکلات حقوقی از یک سو مربوط به قراردادهای ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ بین اتحاد جماهیر شوروی و ایران می‌شود که حق برابر طرفین را در استفاده از کشتیرانی، صید ماهی و استفاده از منابع موجود در آن به رسمیت می‌شناسد و از سوی دیگر و بعد از فروپاشی شوروی و به‌وجود آمدن سه کشور مستقل از روسیه: آذربایجان، قزاقستان و ترکمنستان، هیئت حاکمه‌ی این کشورها مایل هستند منافع خود را در استفاده

تضاد علم پیشرونده با حاکمیت طبقاتی پس‌مانده!

سال تحصیلی جدید در اول مهرماه آغاز شد. حدود ۱۵ میلیون دانش‌آموز روانه‌ی کلاسهای درس شدند. نزدیک به ۲ میلیون کودک به علت فقر، از رفتن به کلاس درس بازماندند و به خیل کودکان و نوجوانان بی‌سواد پیوستند (۴ میلیون نفر). بدین ترتیب کل بی‌سوادان ایران حدود ۱۴ میلیون نفر شدند که ۲۰٪ جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند.

خود این واقعیت به تنهائی نشان می‌دهد که رژیم‌های سلطنتی و جمهوری اسلامی در ایران، ارتجاعی‌تر از آنند که بتوانند، با وجودی که ده‌ها سال است که

بقیه در صفحه ششم

شکر تلخ!

یا درسهائی از مبارزات کارگران نی‌شکر هفت تپه

است که آن را از دیگر حرکات اعتراضی مجزا می‌کند. این واقعیت که هزاران کارگر در ایران ماه به ماه با دستی خالی به خانه می‌روند پدیده جدیدی نیست، چرا که به برکت نظام سرمایه‌داری-اسلامی و سیاست‌های ضد کارگری آن، هر روز بر نکبت و فقر مردم کشورمان و در راسشان آسیب پذیرترین طبقات آن، کارگران و زحمت‌کشان افزوده می‌شود. این‌که در این‌جا و آن‌جا ی کشور کارگران، پرستاران و معلمان جان به لب آمده، از فرط فشارهای زندگی به خیابان‌ها می‌روند

بقیه در صفحه سوم

هر بار که کارگران ایران در برابر هیولای سرمایه‌به پا می‌خیزند و برای گرفتن حق خود رژیم سرکوبگر و فاسد اسلامی را به چالش می‌کشند، بیش از پیش به اهمیت تشکل‌های مستقل خویش پی برده و کمبود این تشکل‌ها را احساس می‌کنند.

بی‌علت نیست پس از روزهای متمادی پر از فراز و نشیب، کارگران هفت تپه نیز به همان نتیجه‌ای می‌رسند که کارگران شرکت واحد رسیده‌اند، سندیکا!

با وجود آن‌که نام کارخانه نی‌شکر هفت تپه و مبارزات کارگزارانش برای اول بار در اوراق مبارزات کارگری ایران رقم نمی‌خورد اما اعتصاب آنان دارای ویژگی‌هایی

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!



رقابت ... بقیه از صفحه اول

دیدارهای متعددی هنوز ۵ کشور ساحلی خزر به نتیجه‌ی مشترکی نرسیده‌اند. شاید بی‌مورد نباشد یادآوری کنیم که این ۵ کشور، ۲۱ دور مذاکره‌ی کارشناسی، ۴ دور مذاکره در سطح وزرای امور خارجه و ۱ دور اجلاس سران داشته‌اند (اجلاس اخیر).

مع الوصف هم اینک بده بستانها و ملاحظات سیاسی، به‌خصوص برای روسیه در درجه‌ی اول و ایران درجه‌ی بعدی واردکار زار شده‌اند تا راه حلی مورد توافق پیدا شود. و این ملاحظات سیاسی هستند که در شرایط کنونی اهمیت دست اول یافته‌اند.

واقعیت این است که این منطقه یکی از غنی‌ترین مناطق جهان در داشتن منابع نفت و گاز است. نه تنها ۵ کشور ساحلی دریای خزر بلکه ازبکستان نیز یکی از بزرگترین مناطق صاحب گاز بوده و شرکت‌های بزرگ نفت و گاز کشورهای غربی و مشخصاً کانادا، از جمله درازبکستان و ترکمنستان مشغول کشف و بهره‌برداری از منابع موجود هستند. تحقیقاتی که در مورد ذخایر موجود نفت و گاز در حوزه‌ی دریای خزر صورت گرفته نشان می‌دهد که میزان ذخایر نفت آن حدوداً بین ۲۰ تا ۵۰ میلیارد بشکه و ذخایر گاز آن به بیش از ۵۰ هزار میلیارد مترمکعب تخمین زده می‌شود (۲٪ ذخایر جهان).

باتوجه به دیگر مناطق نفت و گاز خیز خاورمیانه‌ی بزرگ و رقابتی که امپریالیسم آمریکا در به دست گرفتن هژمونی استخراج نفت و گاز در منطقه با دیگر امپریالیستها و حاکمان منطقه پیش می‌برد - که بدون تامین احتیاجات انرژی‌تیک کشورهای صنعتی امپریالیستی، آنان قادر به دوام و ایستادن روی پای خود نیستند - در قرن گذشته و هم اکنون این منطقه به میدان جنگ‌های وحشیانه و تجاوزکارانه‌ی امپریالیستی تبدیل شده‌است.

انقلابات مخملی در کشورهای سابقاً درحیطه‌ی نفوذ شوروی، ورود شرکت‌های بزرگ نفتی در آذربایجان و ترکمنستان و ازبکستان، اشغال افغانستان و عراق، طرح کشیدن لوله عبور گاز و نفت از منطقه‌ی ترکستان و افغانستان و پاکستان به اقیانوس هند و ایجاد لوله نفتی از باکو و از طریق گرجستان به بندر جیهان در ترکیه، که همه‌ی این کشورها در حیطه‌ی "امنیتی" روسیه قرار دارند و تلاش آمریکا در استقرار موشک‌های ضد موشک در جمهوری چک و لهستان و تلاش برای وارد کردن آذربایجان

به پیمان نظامی ناتو به بهانه‌ی خطر ایران ، رهبران کرملین را واداشته‌است که اگر در برابر آمریکا ایستاده‌گی نکنند، نه تنها تمامی منطقه را از حوزه‌ی امنیتی (بخوان از حوزه‌ی نفوذ) او خارج خواهند کرد، بلکه روسیه را کاملاً به محاصره انداخته و جلوی توسعه طلبی سیاسی و اقتصادی و حتا نظامی او را خواهند گرفت.

به همین دلیل ، یعنی به دلیل رقابت آمریکا با روسیه بر سر سلطه بر حوزه‌ی دریای خزر، روسیه باتمام وجود در فکر حفظ منافع خود برآمده‌است.

رژیم ایران هم که پیوسته باتهدید تجاوز نظامی آمریکا و اسرائیل روبه رو است، حفظ امنیت در منطقه را به سود خود دانسته و برای تحقق آن به تلاش برخاسته‌است.

شایعاتی که در آستانه‌ی کنفرانس سران ۵ کشور حوزه‌ی دریای خزر دایر بر خطر ترور ولادیمیر پوتین رئیس جمهور روسیه توسط عوامل پنتاگون پخش شد، از جمله تلاش‌های مذبوحانه‌ی بود در جلوگیری از شرکت پوتین در این کنفرانس!

پس از ناکامی در جلوگیری از سفر پوتین به تهران، بوش طی دیداری با خبرنگاران در کاخ سفید، یکی از ابلهانه‌ترین و درعین حال جنگ‌افروزانه‌ترین ادعا را به میان کشید که گویا اگر از دستیابی ایران به دانش ساخت سلاح هسته‌ای جلوگیری نشود، جهان با جنگ سوم مواجه خواهد شد که ارزشی بیش از گفتار "آتش زدن به قیصریه به خاطر یک دستمال" ندارد و تلاش مذبوحانه‌ی وی در فشار به روسیه و چین در روزهای اخیر، برای وادار کردن آنها به عقب نشینی در رابطه با ایران است ، جهت پیش بردن سیاست تهاجمی‌اش در خاورمیانه!

نتایج کنفرانس هم نشان می‌دهد که تا آنجا که به مسائل حقوقی دریای خزر مربوط می‌شد در اعلامیه‌ی نهائی نشست تهران چیزی مشخص وجود ندارد و رسیدن به توافق بر اساس یک کنوانسیون به آینده موکول شده‌است تا وزرای خارجه و کارشناسان ۵ کشور به طور تام‌الاختیاری وضع را روشن کرده و به توافقاتی برسند و گفته شده که توافق نهائی درباره‌ی مسائل مربوط به مرزبندی اعماق دریای خزر با هدف بهره‌برداری از معادن آن با احتساب حقوق مستقلانه‌ی هر کشور و با احترام به منافع قانونی یکدیگر، صورت خواهد گرفت.

اما در مورد مسائل سیاسی و امنیتی و اقتصادی نظیر "تماس و ارتباط دائم به منظور تامین

صلح و ثبات و توسعه‌ی اقتصادی" "همکاری تنگاتنگ در زمینه‌های سیاسی، دیپلوماسی، تجاری و اقتصادی و فرهنگی" و یا اجازه ندادن به کشورهای دیگر برای استفاده از خاک ۵ کشور جهت تجاوز به هر کدام از آنها و خودداری از توسل به زور در روابط متقابل و عدم استفاده از نیروهای مسلح علیه کشورهای حاشیه‌ی خزر و بالاخره شناسائی حق ایران برای استفاده از انرژی هسته‌ای، همه و همه تاکید بیشتری است بر مسئله‌ی حفظ امنیت منطقه و جلوگیری از مداخله‌ی کشورهای دیگر که به طور مشخص مربوط به جلوگیری از گرگ تازیهای امپریالیسم آمریکا در منطقه می‌شود.

وضعیت بحرانی منطقه باعث شده‌است تا چنین توافقی در بین کشورهای ساحلی دریای خزر به وجود آید تا هم سه کشور تازه جدا شده از روسیه روی حقوق خود پافشاری کنند ، هم روسیه با حفظ رابطه‌ی دوستانه با این کشورها مانع از نفوذ آمریکا در منطقه شود و هم ایران که در معرض تجاوز آمریکا قرار دارد از این کنفرانس به سود خود بهره‌گیرد.

بدین ترتیب، تا آنجا که مربوط به تهاجم امپریالیسم آمریکا در منطقه می‌شود، این کنفرانس یک پیروزی علیه آن به حساب می‌آید و اما تا آنجا که مربوط به استیفای حقوق مردم کشورهای منطقه می‌شود، هیچ کدام از این ۵ کشور در فکر مردم خود نبوده و چانه زنیهایشان برای پر کردن جیب هیئت حاکمه‌ی این کشورهاست. در کلیه‌ی این کشورها و بر روی دریائی از ذخایر نفت و گاز، فقر بی‌دادمی‌کند و اگر قرار بود این ذخایر در خدمت توده‌های مردم به‌کار گرفته شوند، این کشورها می‌بایستی در زمره‌ی مرفه‌ترین کشورهای جهان باشند.

در همین راستا ادعای سلطنت طلبان دایر بر این که قرارداد ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ با شوروی حول مسائل حقوقی دریای خزر باید هنوز هم معتبر باشد، نشان از ناسیونالیسم کوری است که می‌خواهد منافع دیگر کشورها را نادیده بگیرد. تاریخ را به عقب نمی‌توان برگرداند و گر نه باید نه تنها ادعا کرد که کل دریای خزر متعلق به ایران است بلکه تمامی سرزمینهای را هم که روسیه‌ی تزاری با جنگ از ایران گرفته بود، باید مجدداً به ایران برگردانده شوند و به مستعمره‌ی ایران تبدیل گردند!!

در استراتژی شکست تهاجم همه جانبه‌ی آمریکا در منطقه‌ی

برای بریدن نای جغد شوم جنگ جهانی، متشکل شویم!



می شود به علت اصلی در وضعیت نابسامان فعلی زحمت‌کشان ایران تبدیل شده است.

برای اجرای سیاست های نئولیبرالی که با شرایط خاص ایران گره خورده و ویژه گی های باند بازی و رانت خواری را نیز پیدا کرده باید زمینه‌ی لازم را فراهم ساخت. این زمینه ها (خصوصی سازی) از دوران رفسنجانی آغاز و در دوره‌ی ریاست جمهوری خاتمی سرعت بیشتری گرفت. در دوران اخیر علی رغم اختلافات "روش کاری" سران نظام با یک دیگر این روند شدت یافته و زندگی کارگران و خانواده های آنان را بسیار وحشیانه تهدید می کند.

فراهم آوردن شرایط اقتصادی که در آن بتوان صنعت موفقى مانند تولید شکر و قند را به ورشکستگی کشانید تا زمینه برای چوب حراج زدن به ثروت ملی فراهم آید وظیفه ای است که فعلا هیئت حاکمه‌ی ایران به آن مشغول می باشد.

روزنامه‌ی نوروز ۵ سال پیش در یک مقاله‌ی اقتصادی در رابطه با "مافیای واردات شکر" نوشت که شرکت های بزرگ تولید شکر وابسته به نهادهای و اشخاص صاحب نفوذ توانسته اند با استفاده از مجوز واردات شکر خام به سودهای سرشاری دست یابند.

به نوشته این روزنامه، امتیاز واردات شکر که رسماً در انحصار دولت قرار دارد به "شرکت های متعلق به آقازاده ها و یا برخی از چهره ها داده می شد."

همزمان با این تصمیم، وزارت بازرگانی ایران اعلام می کند که انحصار دولت بر واردات، صادرات، توزیع و تولید شکر را لغو می کند: "لغو تدریجی انحصارات دولتی در قانون برنامه پنج ساله سوم جمهوری اسلامی پیش بینی شده است و پایان دادن به انحصار بر واردات و توزیع شکر از نخستین موارد اجرای این بند از قانون برنامه سوم است."

به گفته‌ی وزارت بازرگانی ایران، از این پس بخش خصوصی می تواند در زمینه‌ی تولید، واردات و توزیع شکر فعالیت داشته باشد. (نوروز)

با برداشتن موانع بر سر راه واردات شکر عملاً دست مافیای شکر را برای واردات بی رویه باز می گذارند و از این طریق دلالتان و واسطه های آنان که همهگی به دایره‌ی مصباح یزدی و مکارم شیرازی تعلق دارند با واردات بی حد و مرز، کمر تولیدکنندگان چغندر قند و نی‌شکر را در ایران می شکنند

و زمینه‌ی بی‌کاری و فلاکت هزاران نفر را فراهم می آورند.

کنند که " چنان چه ایران در زمینه‌ی شکر به استقلال و خودکفایی دست یابد، نه تنها نیازمند به واردات شکر نخواهد بود، بلکه با ظرفیت‌های موجود می‌تواند به صادرات شکر بپردازد." و یا " اگر در سطح ملی توجه لازم به این صنعت شود می‌توان سرمایه‌ی زیادی را در زمینه‌ی نی‌شکر جذب کرد. همچنین تمام زمینه‌های لازم برای جذب اعتبارات فراهم است که باید هر چه سریع‌تر به نتیجه رسید." (ایسنا)

امروز در برابر ویرانه ای از کارخانه های ورشکسته و حتی تعطیل شده قرار داریم که کارگران و خانواده هایشان را در فقر و گرسنگی گرفتار ساخته و آنان در اعتراض به این سیاست ها راهی خیابان ها شده اند.

یکی از این کارخانه های ورشکسته کارخانه قند دزفول است که کارگران بی کار و گرسنه آن در حمایت از اعتراضات اخیر کارگران نی شکر هفت تپه نقش فعالی داشتند. "انها در تظاهرات و تحصن امروز تعداد زیادی از کارگران قند دزفول که در اثر سیاست غلط کارخانه آنها به ورشکستگی کشیده شده است و کارگران آنها بی‌کار شده اند شرکت داشتند." (آینه روز)، این کارخانه چندی پیش با رانت خواری و گاو بندی نصیب آیت الله

مکارم شیرازی و آیت الله واعظ طبسی شد. قرار بر آن شد آقایان "دین‌دار و خداترس" مبلغ ۲ میلیارد تومان در راه ترویج اسلام هزینه فرمایند که البته نه کسی پولی پرداخت و نه کسی هم پولی دید! در عوض تمام کارگران و متخصصین به بهانه‌ی غیر مکتبی بودن پس از یک "امتحان فقهی" اخراج شدند. پول کشاورزان چغندر کار را نپرداخته و محصولاتشان را بالا کشیدند.

زندگی کشاورزان و کارگران کشاورزی و کشت چغندر را ریشه کن کردند. هزاران تن شکر را از انبار کارخانه خارج کرده و در بازار سیاه فروختند و عوایدش را خوردند. وسایل کارخانه را به بهانه‌ی طلبهائی که داشتند بالا کشیدند و بیش از ۸ میلیارد تومان بدهی برای کارخانه بالا آوردند و هر چه هم از بانک های دولتی وام گرفته بودند به جیب خود سرازیر کرده و کارگر و کارمند بی پناه را به امان خدا رها کرده و به دست فقر و گرسنگی سپردند! بی جهت نیست که کارگران نی‌شکر هفت تپه اخیراً در مصاحبه ای اظهار می کنند " مدیران کارخانه می خواهند بالای کارخانه‌ی قند دزفول را سر ما

بیاورند" (آینه روز)

اصل ۴۴ خصوصی سازی که از سوی "رهبر" مانند چماق بر سر کارگران کوبیده

خاورمیانه، این کنفرانس درحد خودش، موقتا نقش مثبتی داشته است. هرچند که باید درارتباط با نفوذ روسیه هشیاربود و بین بدتر و بد، بد را از نظر تامین منافع درازمدت توده‌های مردم این کشورها، انتخاب نکرد.

امنیت و آرامش در منطقه زمانی حاصل خواهدشد که نظامهای استثماری در منطقه به گورستان تاریخ سپرده شوند و امر اداره‌ی کشورها توسط کارگران و زحمت کشان این کشورها انجام گیرد. و تا آن زمان مردم منطقه از دست تجاوزات امپریالیستی، رقابتهای کور ناسیونالیستی و شوونیستی، دخالت‌های دین در امور دولت، استثماری و ستمگری نظامهای سرمایه‌داری عقب افتاده و غیره درمان نخواهند بود.

هفت تپه ... بقیه از صفحه اول

آیند هم چندان تازه نیست. اما چیزی که این اعتراضات را از دیگر مبارزات مجزا می سازد، هدف قرار دادن مستقیم سیاست های دولت نئولیبرالی است که خود هم مستقیماً کارفرماست و هم نیروی سرکوبگر دارد و هم تمامی سعی و توانش را در نابودی صنایع دولتی به‌کار می بندد تا زمینه‌ی فروش و تاراج آنرا فراهم سازد. برای روشن شدن بهتر این ادعا از تقریباً یک سال پیش آغاز می کنیم:

در ۱۷ آبان ۱۳۸۵، دکتر سیدحسین موسویان - معاون بین‌الملل مرکز تحقیقات استراتژیک - مجمع تشخیص مصلحت نظام - در بازدید از واحد کشت و صنعت امیرکبیر، شرکت توسعه‌ی نی‌شکر و صنایع جانبی در جمع خبرنگاران اظهار کرد: " تحول بزرگی در صنعت نی‌شکر به‌وجود آمده و توانمندی ایران در زمینه نی‌شکر یکی از دستاوردهای بزرگ صنعت کشاورزی ایران پس از انقلاب است. تلاش مدیران صنعتی می‌تواند در استفاده از پتانسیل و ظرفیت‌های موجود در بخش نی‌شکر موثر باشد."

در آن دوران، رشد و گسترش کشت چغندر قند و نی‌شکر، کشور را به سوی بی‌نیازی از ورود شکر از خارج کرده بود و این روند حتی دریچه ای برای به‌کار انداختن خط تولید های جدیدی از قبیل کاغذ سازی، تولید خوراک دام و تولید سوخت غیر فسیلی را می گشاید. کار تا آنجا بالا می گیرد که صاحب نظران اقتصادی رژیم اعلام می



کردن کالاها به مقابله با واردات کالاهای ارزان و با کیفیت خارجی بپردازد. وی در خصوص ادعای برخی در مورد واردات بی‌رویه نیز گفت: هم اکنون موضوعی به نام واردات بی‌رویه در کشور وجود ندارد و این اصطلاح غلط است. زیرا میزان واردات کالا توسط شورای اقتصاد تعیین می‌شود." (خبرگزاری فارس)

برای پی بردن به عمق وقاحت این راهزنان نان شب زنان و کودکان زحمت‌کشان ایران، توجه شما را به مصاحبه‌ی مصباح یزدی با خبرگزاری ایلنا در مورد خصوصی سازی جلب می‌کنم. اشاره به این نکته ضروری است که وی یکی از حامیان اصلی دولت "مهر ورزی" احمدی نژاد بوده و از رقبای باند رفسنجانی و خاتمی است. این مصاحبه در دورانی صورت می‌گیرد که وی در مقابله با این دارودسته اقدام به انتقاد از خصوصی سازی می‌کند:

"وی در خصوص مشکلات اقتصادی مردم گفت: اگر به مردم بگویم چرا پول ربا می‌گیری، می‌گویند، چه کنیم. اگر کسی بخواهد برای دخترش جهیزیه فراهم کند و نتواند، می‌گوید مجبورم که به ربا پناه بیاورم. اما مسؤولان باید مراقب پسر خاله‌ها، آقازاده‌ها و هم حزبی‌های خود باشند. اگر مسؤولی خود سوء استفاده نکند، اما نزدیکان وی در زیر سایه او دست به تخلف بزنند، گناه اصلی با مسؤولان است."

وی خطاب به مسؤولین کشور گفت: پول‌های نفت را خرج کشور کنید و از کسی قرض نگیرید.

وی در ادامه گفت: باید کار فرهنگی انجام شود. مطبوعات، اساتید و وعاظو من نیز باید هشدار بدهیم. مردم باید بدانند که چه کسانی در پشت پرده فساد می‌کنند تا دیگر به آنها رأی ندهند و آنها را سر کار نیاورند. با سوء استفاده کننده‌گان از بیت المال چه کسی باید مبارزه کند. حتماً یکی از دستگاه‌های کشور باید به این مسأله بپردازد. اما کارمندان و مسؤولین هم دستگاه‌های کشور فرشته عرش برین نیستند و با رشوه‌گیری کار را خراب می‌کنند.

وی در ادامه گفت: شما اهل بازارید و می‌دانید که چه سودهایی وجود دارد. اما در حال حاضر بعضی ادارات بیشتر می‌دانند که چه معاملاتی با چه سودهایی می‌تواند صورت بگیرد. گاهی از خصوصی سازی و کوچک کردن دولت سخن می‌گویند، به نام خصوصی سازی کارخانه‌های دولتی را به یک صدم قیمت واقعی به هم حزبی‌ها، اقوام و خویشان خود می‌فروشند.

رشوه خواری و رانت خواری

در مصاحبه‌ی دیگری با ایسنا افزود: با توجه به این‌که ۳۵ کارخانه‌ی شکر به دلیل واردات در آستانه‌ی تعطیلی قرار دارند، بیش‌ترین صدمه‌ی واردات، متوجه تولید و اشتغال است و یا به گفته‌ی رییس کمیسیون کشاورزی مجلس، "طبق آمارهای رسمی، نیاز سالانه‌ی کل کشور به شکر دو میلیون تن است که از این مقدار، یک میلیون و چهار صد هزار تن تولید داخل و فقط ۶۰۰ هزار تن از طریق واردات تأمین می‌گردید، اما متأسفانه در ۱۰ ماهه‌ی سال ۸۵ و دو ماهه‌ی اول ۸۶ جمعاً بیش از ۳ میلیون تن شکر توسط شرکت بازرگانی دولتی و بخش خصوصی وارد شده است.

وی افزود: حدود ۵۰ درصد از محصول تولید داخل به دلیل عدم تأمین نقدینه‌گی و عدم خرید توسط شرکت بازرگانی دولتی در انبار کارخانه‌های تولیدکننده‌گان قند و شکر انبار شده و همچنان در بلا تکلیفی مانده است.

به گفته‌ی رییس کمیسیون کشاورزی، این در حالیست که شرکت‌های بزرگی مثل شرکت نی‌شکر هفت تپه با حدود ۷ هزار نفر کارگر و شرکت توسعه‌ی نی‌شکر خوزستان با حدود ۱۶ هزار نفر کارگر و شرکت نی‌شکر کارون با حدود ۸ هزار نفر کارگر طی چند ماه اخیر با بحران جدی مواجه شده و

اساس به‌کارگیری چنین سیاستی، ناتوان کردن تولید کننده‌گان و صنایع داخلی برای رقابت با شکر وارداتی بوده تا کارخانه‌ها را به ورشکستگی کشانند، تا آنان را به مفت تصاحب کنند، تا هم عمل "خیر و شرعی" انجام پذیرد (خرید کارخانه‌های ورشکسته را می‌توان دست‌گیری از مستمندان دانست) و هم امر رهبر در مورد اصل ۴۴ قانون اساسی را به اجرا گذاشت.

این سیاست واردات موجب هجوم وسیع کالاهای خارجی به کشور شده و بلافاصله اشتغال داخلی را با مشکلاتی گسترده مواجه می‌سازد. سرمایه‌های متوسط و کوچک قادر به مقابله با این هجوم نبوده از پرداخت تعهداتشان به کارگران سر باز می‌زنند و یا مجبور به اخراج‌های انبوه نیروی کار و پائین آوردن هزینه‌های تولید گشته و سر آخربا اعلام ورشکستگی و تعطیلی کارخانه‌ها، مستقیماً طعمه مصباح یزدی و دوستان‌اش می‌گردند.

برای مقایسه بهتر به جدول زیر که نشان دهنده واردات در چهار سال اخیر می‌باشد توجه فرمائید:

واردات بخش خصوصی

واردات بخش خصوصی	واردات بخش دولتی	جمع واردات	
1382	160	216	
1383	161	203	
1384	43	671	
1385 (تا پایان ماه)	713	1352	

این جدول که آمار رسمی و دولتی است در بر دارنده‌ی تمامی وقایع نمی‌باشد. رییس کمیسیون صنایع و معادن مجلس شورای اسلامی، مهندس سید حسین هاشمی در گفت‌وگو با خبرنگار پارلمانی خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، خاطر نشان کرد: در ۱۴ ماه گذشته بیش از ۳ میلیون تن شکر وارد شده است که این میزان، ما را از واردات ۶ سال آینده بی‌نیاز می‌کند.

او ادامه داد: واردات بی‌رویه‌ی شکر موجب شده است تا سطح زیر کشت چغندر قند تا ۳۰ درصد کاهش یابد.

هاشمی با اشاره به این‌که در حال حاضر سالانه یک میلیون و ۴۰۰ هزار تن شکر در داخل تولید می‌شود، تصریح کرد: بر اساس قانون باید سالانه ۵۰۰ هزار تن شکر وارد کشور شود. این در حالی است که هم‌اکنون بیش از ۳ میلیون تن شکر وارد کشور شده که اختلالاتی را به این بخش وارد کرده است. رییس کمیسیون صنایع و معادن مجلس نیز

حتی از پرداخت حقوق کارگران خود عاجز مانده‌اند."

به علت رشد اعتراضات کشاورزان و کارگران صنایع قند و شکر این موضوع در رسانه‌های گروهی رژیم طرح گشته و دولت احمدی نژاد به علت بی‌توجهی به واردات بی‌رویه محصولات قندی و شکر از خارج، مورد انتقاد قرار می‌گیرد عکس العمل معاون وزیر بازرگانی دولت عدالت گستر بهتر از اربابان واقعی‌اش نیست:

"معاون وزیر بازرگانی: واردات بی‌رویه‌ی شکر را قبول ندارم - معاون توسعه بازرگانی داخلی وزارت بازرگانی گفت: ورود شکر با حجم بالا با وجود تعرفه‌ی مناسب، به دلیل استفاده کشاورزان از تکنولوژی قدیمی برای تولید است.

به گزارش خبرنگار اقتصادی خبرگزاری فارس به نقل از هفته‌نامه‌ی وزارت بازرگانی، محمد صادق مفتاح اظهار داشت: دولت نمی‌تواند تنها با دیوار بلند تعرفه و گران



میان دستگاه‌های اجرایی و مردم مشترك است. گران فروشی که ارتباطی با دولت ندارد. کسانی هستند که سر مردم کلاه می‌گذارند. آیا اسلام برای این آمده است؟ (مصاحبه مصباح یزدی قبل از انتخابات ریاست جمهوری اخیر) این اظهارات من را به یاد شعری انداخت که وصف حال "آقایان" است:

شیخی به زنی فاحشه گفتا مستی
هر لحظه به دام دگری پابستی
گفتا شیخا هر آنچه گوئی هستم
آیا تو چنانچه می نمائی هستی؟

امروز کارگران ایران پی برده اند چه کسانی پشت لباس "روحانیت" پنهان هستند، و با گوشت و پوست خویش لمس می کنند که دوران امید بستن به آدم‌خواری همچون جنتی، یزدی، خزعلی، استادی، زواره ای به سر آمده و دست لژهای مافیائی قدرت و رانت خواری مانند آیت الله هاشمی رفسنجانی صاحب منطقه آزاد کیش و قشم، بنیاد الزهرا، نماینده‌گیهای ناسیونال و پاناسونیک، کرمان خودرو، هواپیمائی ماهان... و آیت الله واعظ طبسی صاحب بنیاد ضامن آهو، شریک آستان قدس رضوی، شریک منطقه آزاد کیش، شریک المکاسب و...، آیت الله یزدی صاحب کارخانه های کره لتکا و شونیز، شریک بنیاد الزهرا و... و آیت الله جنتی صاحب بنیاد الزهرا و... و آیت الله مصباح صاحب کارخانه های متعدد و واردات شکر و... و سر آخر فقیه "عالیقدر" مکارم شیرازی همدست ایشان را خوانده اند و مصمم به گرفتن حقو قشان می باشند.

مبارزات اخیر کارگران نی‌شکر هفت تپه علی رغم آنکه مبارزه ای منطقه ای بود از مرزهای شوش و هفت تپه در گذشت، علت واقعی این امر را باید در چند نکته جستجو کرد. این مبارزات با آنکه در فرمولبندی خود کارگران نیز آمده است مبارزاتی است برای حقوق های عقب افتاده و خواسته های معیشتی آنان. اما به واسطه ی یکپارچه گی نظام اسلامی در مقابله با خواسته های بهحق کارگران گرسنه، این مبارزات به یک اعتراض سیاسی مبدل می گردد تا آنجا که رژیم با ارسال نیروهای سرکوبگر ضد شورش و سپردن اداره ی کارخانه به نیروهای وزارت اطلاعات نشان داد در دشمنی با طبقه کارگر هیچ ترحمی را روا نمی دارد. سکوت رسانه های ایران و لیبرال های وطنی در برابر سرکوب و دستگیری کارگران وزحمتکشان، به آنان آموخت که در دشمنی با کارگران، رژیم

خاتمی و احمدی نژاد نمی شناسد و همه باهم همدست و برادرند!

خواسته های کارگران هفت تپه که در ۱۳ بند در نامه ای به سازمان جهانی کار سندیکاها ی کارگری جهان و سازمانهای حقوق بشری آمده در نگاه اول تنها خواسته های معیشتی است اما در حقیقت نگرانی عمیق آنان را از سیاست های خانمان سوز و نئولیبرالی نظام نشان می دهد و بخش دیگری مربوط به حقوق اولیه ی هر انسانی می گردد:

۱- حل مشکل بدهی شرکت که دولتی می باشد و دولت توان بخشش آن بدهیها را دارد
۲- تضمین در خصوص این که شرکت با وضع موجود ورشکسته نمی شود
۳- رها نکردن شرکت از نظر مالی توسط دولت

۴- اصلاح سیاستهای به نفع دولت در خصوص صنعت شکر و شرکت، تقلیل تعرفه گمرکی، جلوگیری از واردات بی رویه شکر توسط بخش خصوصی و حتی دولت

۵- اجرای مشاغل بندی پس از ۱۳ سال که هر ۴ سال یکبار باید مورد بازنگری قرار گیرد که متاسفانه مسکوت مانده است.

۶- رسمی کردن کارگران موقت

۷- ارتقای شغلی کارگران شاغل

۸- تشکیل سندیکای کارگری

۹- واگذاری منازل شرکت که در اختیار نیروهای نظامی؛ اطلاعاتی، بانکی و آموزش و پرورش و دیگر ادارات دولتی است
۱۰- پرداخت به موقع حقوق کارگران

۱۱- اجرای استانداردهای لازم در محل کار
۱۲- اجرای طرح زیان آور با توجه به زیان آور بودن محل کار، بعضی از کارها در سطح شرکت

۱۳- اصلاح نحوه دادن مزایا در خصوص سختی کار و بدی آب و هوا با توجه به دمای بالای ۵۰ درجه در محل کار و موارد دیگر. کارگران نی‌شکر هفت تپه توانستند با تکیه بر تجارب گذشته جنبش کارگری و بهویژه کارگران سندیکای شرکت واحد از ابتدا جبهه ی وسیعی از کارگران همدرد و هم سرنوشت خویش فراهم آورند. بیانیه های همبسته گی دیگر کارگران تنها در حد بیانیه نماند. آن دسته از کارگرانی که امکان سفر و مبارزه مشترك را داشتند به یاری هم طبقه ای های خود شتافتند. از آن جمله می توان از کارگران و کشاورزان ساکن شوش، کارگران و کارمندان طرح شعبیه شوشتر، کارگران و کارمندان کشت صنعت کارون شوشتر، کارگران سازمان آب و برق خوزستان، کارگران و کارمندان مزارع طرحهای (دهخدا)، امیرکبیر، میرزا، سلمان، فارابی، غزالی، نورد لوله، صنایع فولاد،

کارگران نواحی صنعتی اهواز، کارگران نواحی صنعتی شوشتر، کارگران نواحی صنعتی دزفول و اندیمشک، کارگران راه آهن اندیمشک، کارگران شرکت ملی حفاری (اهواز- مسجدسلیمان)، کارگران شرکت ملی نفت (اهواز- مسجدسلیمان)، کارگران کاغذ سازی کارون شوشتر، کارگران پالایشگاه آبادان، کارگران کارخانه های واحدهای صنعتی طرحهای توسعه نی‌شکر در خوزستان نام برد (آینه روز)

از ویژگی های برجسته ی دیگر این اعتراضات می توان به پی گیری و پافشاری کارگران بر روی خواسته های خویش و بی اعتمادی آنان به وعده و وعید های کارفرما یان و دولت اشاره کرد.

علیرغم هجوم گسترده ی نیروهای سرکوبگر و دستگیری فعالان کارگری، کارگران هفت تپه اتحاد و همبسته گی خود را نه تنها از دست ندادند، بلکه حتی با تکیه بر این تجربه که تنها در سایه ی وحدت می توان موفق شد، حتی توانستند فعالان اسیر را از زندان آزاد سازند. با این وجود رژیم مترصد فرصتی ماند تا اگر دامنه ی اعتراضات کاهش یابد حساب خود را با فعالین کارگری تسویه کند.

تلاش برای انحراف و ترس و واهمه و وعده وعید های دروغین از سوی فرماندار و امام جمعه ی شوش به شکست انجامید و پی گیری کارگران و تجارب گذشته آنان تا بحال توانسته از انحراف این حرکت اعتراضی توسط دولت جلوگیری نماید

در "آینه روز می خوانیم:

" در حالی وارد یازدهمین روز اعتصاب خود می شویم که ۱۸۰۰ نفر از کارگران بخش کشاورزی نیز با ما همگام شدند. همچون روزهای گذشته اعلام می داریم هیچ وعده و قول را نمی پذیریم و هراسی از تهدیدهایی که بر ما وارد می شود نیز نداریم. از همه سازمان ها و گروههاو خبرگزاریها می خواهیم همچنان به حمایت ما ادامه دهند و صدای ما رابه گوش جهانیان برسانند. بسیاری از همسران ما دیروز در بازگشت از تجمع با چشمانی گریان به استقبال ما می آمدند و ما را به مقاومت و ایستادگی دعوت می کردند و اعلام کردند در صورتی که طی روزهای آینده به خواسته های شما عمل نشود ما نیز با شما همگام می شویم و با فرزندان خود جلوی ادارات و نهادهای دولتی تجمع می کنیم" و یا در جایی دیگر اینگونه گزارش شده است" در روزهای گذشته فرماندار شهر و ساعدی نماینده مجلس از شوش در مصاحبه های





تضاد ... بقیه از صفحه اول

تحصیل در دوره‌ی ابتدائی اجباری می باشد، قادر به از بین بردن بی سوادی در کشور شوند. در حالی که، پس از پیروزی انقلاب در کشور فقیرکوبا (۱۹۵۹)، بی سوادی در آن کشور در عرض ۵ سال ریشه کن شد.

این امر نشان می دهد که زمانی که مناسبات طبقاتی استثمارگرانه و ستمگرانه در کشوری حاکم باشد، علم و دانش فقط در خدمت طبقات حاکم معنا پیدا می کنند و لذا جلو رشد توفان آسای آن گرفته می شود و چنانچه علم بخواهد این مانع ارتجاعی را از جلوی پای خود بردارد، با شلاق ستمگران حاکم روبه‌رو می گردد.

علم و آموزش پیشرو که در خدمت تعالی شناخت بشر و بهبود زنده‌گی آن قرار دارد، خصلتی دیالکتیکی و رشدیابنده دارد. در محیط علمی، آزادی برای زیر علامت سوال بردن دانسته‌های قبلی، جست و جو برای کشف ناشناخته‌ها و دریک کلام اعلام جنگ دائمی بین دانائی و نادانای، شرطی اساسی برای شکوفاساختن علم و دانش است. مقدس‌ترین دانسته‌ها باید زیر ذره‌بین انتقادی قرار گیرند. تاجر در چنین محیطی دشمن به حساب می‌آید و باید بی‌درنگ طرد گردد.

بنابراین با تخم‌اق اختناق، با ایجاد محیط پلیسی در مدارس و دانش‌گاهها، باشکستن قلمها و بریدن زبانها، دانشی که از مراکز آموزشی بیرون داده خواهد شد، دانشی ناقص‌الخلقه و بی‌گانه شده نسبت به انسانها از آب در خواهد آمد که مستحق داشتن نام افتخار آمیز دانش نیست.

بدین ترتیب، ایجاد جوئی آزاد و فارغ از هرگونه سرکوب‌گری، شرطی لازم برای تحصیل علم و دانش و رشد دادن آن است.

اما این وضعیت مناسب ذهنی، باید با شرط کافی یعنی فراهم نمودن ملزومات مادی هم راه باشد نظیر: شکم سیر و مسکن، نداشتن دغدغهی تامین معاش و محل سکونت برای تحصیل کنندگان، اختصاص بودجه‌ی کافی برای فراهم ساختن کلاسهای درس، لوازم تحصیلی، آزمایش‌گاهها، کارگاهها، امکانات ورزشی، تربیت استادان و معلمان آگاه مسئول و با تجربه و تامین امکانات یک زندگی شرافتمندانه برای آنها، پیوند دادن آموخته‌های تئوریک با عمل و لذا ارتباط تنگاتنگ محیطهای علمی و فرهنگی با جامعه و نیازهای مردم، ایجاد ارتباط صمیمانه و احترام آمیز بین معلم و شاگرد و ...

بر ایران انداخته و اهمیت این جنبش، رجاله های سیاسی را که بوی کباب به مشامشان رسیده، به سوی خود جلب کرده است. امپریالیسم آمریکا، امپریالیست های اروپائی و پس مانده خورانشان در "صدای آمریکا"، "راديو فردا"، "راديو زمانه"، "روزآناين"، "خبرگزاری شهرزاد"، "بی بی سی" و "دويچه وله" به تحرک افتاده اند.

تام کیسی، سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا ناگهان کشف می کند که فعالين کارگری و کارگران آزادی خواه اند: "ما از کسانی که در راه دفاع از حقوق ایرانیان فعالیت می کنند حمایت می کنیم و ضمن این‌که خواهان برخورد انسانی با زندانیان در زندان های ایران هستیم از مقام های ایرانی می خواهیم که فوراً، باقی و دیگر فعالان حقوق بشر از جمله منصور اسانلو و محمود صالحی را آزاد کنند." (راديو فردا)

کارگران همان‌گونه که پاسخ ترهات پوپولیستی احمدی نژاد را داده اند، فریب وعده های دروغین امپریالیسم را نیز نخواهند خورد.

وظیفه احزاب، سازمان ها و افراد مستقل کمونیست و چپ حمایت بدون شرط از خواسته های کارگران هفت تپه و همیاری جهانی آنان برای رسیدن به خواسته هایشان و مهم ترین آنان تشکیل سندیکای مستقل می باشد.

این حمایت ها باید بویژه با جلب جریان های مستقل انساندوست، کارگری، ضد امپریالیست و حساس کردن افکار عمومی به همراه باشد.

رژیم ضد کارگری اسلامی در استفاده از نیروی سر کوبگر خود برای به شکست کشاندن مبارزات کارگران ایران به خود شکی راه نخواهد داد، کارگران، کمونیست ها و تشکل های کمونیست نیز در دفاع از کارگران از پای نخواهند نشست.

شرکت کارگران دیگر کارخانه‌ها در اعتراضات کارگران نی‌شکر هفت تپه و اعلام همبستگی با این اعتراضات از بزرگترین دستاورد طبقه‌ی کارگر ایران است که باید گرچه هنوز در آغاز راه پرافتخارش است، اما باید تا متحد شدن کل طبقه‌ی کارگر ایران در مقابل نظام استثمارگری و استبدادی سرمایه، توفان آسا ادامه‌یابد.

مجید افسر - مهرماه ۱۳۸۶

که با راديو و تلویزیون داشتند اعلام کردند که خواسته های آنها داده شد و امام جمعه شهر هم اعلام کرده که خواسته های آنها تا قبل از عيد فطر داده خواهد شد. از طرف دیگر به کارگران اعلام کردند دادن خواسته شما منوط به برگشت به کار کارگران است.

از طرف دیگر کارگران به فرماندار و مدیر عامل شرکت اعلام کردند که تا رسیدن به خواسته های خود دست از اعتصاب بر نخواهند داشت. و امروز آخرین مهلت برای مسئولین دولت و شهر و شرکت است و اگر به خواسته های آنها رسیده‌گی نشود با خانواده های خود به جلوی فرمانداری خواهند رفت و در آنجا دست به تحصن و اعتراض خواهند زد

این مثال ها نشانه‌ی بالا رفتن آگاهی طبقاتی کارگران ایران است و نوید بخش گام های کوچک اما مفیدی برای این طبقه انقلابی است.

تجارب گذشته و در راس آن تجربه‌ی مبارزات شرکت واحد و پس از آن دستگیری فعالين کارگری مانند اسالو، مددی و صالحی به نیروهای کارگری و کمونیست نشان داد، بدون ایجاد یک چتر تبلیغاتی وسیع دست رژیم را برای قلع و قمع کارگران باز خواهیم گذاشت. عکس العمل سریع رسانه های آزاد در داخل و خارج و تلاش های سازمان های حقوق بشری در کنار حمایت گسترده‌ی کمونیست ها در سراسر جهان، حاصل تلاش کارگران هفت تپه و سازمان ها و افراد انسان‌دوست و کمونیست های ایران بود. این حرکت نسبت به دیگر تجارب در زمینه‌ی رسانه ای بسیار وسیع بود. ولی در زمینه حرکات اعتراضی آشکارا کاستی از خود نشان داد. کمتر تظاهرات و یا تجمعی در خارج از کشور صورت پذیرفت و این نکته قابل انتقاد است.

مهم ترین کمبود این مبارزات را که کارگران نی‌شکر هفت تپه خود احساس کردند، نبود یک تشکل صنفی مستقل در کارخانه هفت تپه بود که از خواسته های آنان دفاع کند و جای خالی یک سندیکای سراسری کارگری که مبارزات آنان را به امر عموم کارگران تبدیل نماید. بر اساس همین تجربه فریاد اتحاد و همبستگی آنان با خواست سندیکا در اصل هشتم خواسته های آنان پیوند خورد و پرچم سرخ طبقه کارگر ایران را برافراشته ساخت.

مبارزات کارگران ایران و کارگران هفت تپه وحشت به جان نظام سرمایه‌داری حاکم

کارگران متشکل همه چیز و کارگران غیر متشکل هیچ چیزند!



است که مراکز علم و دانش تبدیل به تناخاته شوند و فقط جاسوسان و چماق‌داران آزادی حرف زدن داشته باشند؟

چرا تمامی سیاستهای رژیم حول "جداسازی محیطهای آموزشی" متمرکز شده و تمامی دغدغه‌ها در این است که نظام آموزشی "باید بر مبنای فلسفه‌ی اسلامی شکل بگیرد"؟ (به نقل از آیت الله مصباح یزدی و محمدفرشیدی وزیر آموزش و پرورش). چرا مدارس را دخترانه و پسرانه کرده، به دور مدارس دخترانه دیواری از نوع دیوار صهیونیستی در فلسطین اشغالی می‌کشند؟ چرا معلمان مرد را از درس دادن در مدارس دخترانه و معلمان زن را از تدریس در مدارس پسرانه منع می‌کنند؟ این از خود بیگانه کردن انسانها - انسانهایی که موجوداتی اجتماعی هستند - به چه منظوری جز خدمت به حاکمیت طبقاتی مثنی استعمارگر و ستمگر، صورت می‌گیرد؟

آیا اعتصابات مکرر و سراسری معلمان در سال گذشته و مشخصاً در ۲۶ و ۲۷ فروردین ماه با شرکت ۸۰٪ معلمان نشان نداد که رژیم نسبت به تامین حداقل زنده‌گی شرافتمندانه‌ی معلمان و ایجاد محیطی دموکراتیک در مدارس با سرسختی ایستاده‌گی می‌کند؟ آیا جواب خواستهای معلمان دایر به یک سان کردن نظام پرداخت حقوق در ادارات دولتی، افزایش حقوق معلمان متناسب با تورم، اصلاح سیستم و محیط آموزشی، اخراج، زندان و یا عدم پرداخت حقوق معلمان است؟

چرا مدارس کافی در ایران وجود ندارد؟ چرا امکانات رفاهی و از جمله گرم کردن کلاسهای درس تا بدان حد ابتدائی است که در اثر انفجار بخاری نفت سوز دانش آموزان و معلمان قربانی می‌شوند؟ چرا دانش آموزان بهائی، به "جرم" بهائی بودن از شرکت در کنکور دانش‌گاه محروم می‌گردند؟ چرا بیش از نیمی از دانش آموزان به دلیل ملیت غیر فارس داشتن از خواندن و نوشتن به زبان مادری خود محروم هستند؟ چرا بعد از آن که تحصیل کرده‌های ما، پس از آن که در ایران درسشان را تمام می‌کنند، یا به دلیل فقدان کار و یا وجود فشارهای اجتماعی مجبور به ترک کشور می‌شوند و رژیم از بنگالادش، هندوستان و پاکستان دکنتر برای مداوای مریضها به ایران می‌آورد؟ و یا در بی‌کاری می‌سوزند و می‌سازند! چرا دانش‌جویان و دانش‌آموزان حق تشکیل سازمانهای مستقل خود را ندارند و اگر چنین سازمانهایی هم تشکیل شوند، از هم پاشانده می‌شوند؟

شیخ جای شاه را گرفت. دخالت دین در دولت به بالاترین وجه عملی شد و این بار افکار پوسیده‌ی مذهبی نقش تعیین کننده‌ی را در آموزش و پرورش یافتند.

اگر تادیب‌روز و درنظام پادشاهی مردسالار "بابا نان داد" را در مغز کودکان ما فرو می‌کردند و نقش نیروی اصلی تهیه‌کننده‌ی نان در جامعه فراموش می‌شد، این بار درنظام ولایت فقیه "خدا نان داد" گذاشته شده‌است که نقش بشر به‌کلی نفی شده و ماوراءالطبیعه تعیین کننده‌ی بقای انسانها معرفی می‌شود! تا دیروز خدایان روی زمین (شاهها) روزی دهنده‌ی مابودند و امروز خدایان آسمانها! جالب این که در هر دو نظام حاکم، به زنان به مثابه نیمی از انسانها که نقش تعیین کننده‌ی در تغذیه، نگهداری و تربیت کودکان دارند، کوچکترین توجهی نشده‌است!

بنابر این، اولین و مهم‌ترین سد در برابر بهبود شرایط آموزش و پرورش در ایران و به طریق اولی در جهان، طبقاتی بودن آن است. حاکمان تا آنجا که در توان داشته باشند، می‌کوشند تا آموزش و پرورش را در خدمت تحکیم نظام خود مورد استفاده قرار دهند.

چرا دانش آموز باید برای ورود به دبیرستان و یا برخی دانش‌گاهها شهریه بپردازد؟ چرا در صورت قبول نشدن در امتحان برخی از درسها باید به معلم خصوصی پولی بپردازد که شاید ۸۰٪ دانش‌آموزان از پرداخت آن عاجزند؟ چرا در کشوری که روی دریائی از نفت و گاز خوابیده، به دانش‌آموزان و دانشجویان کمک هزینه‌ی تحصیلی داده نمی‌شود؟ چرا در آمریکا که رشک کشورهای سرمایه داری جهان است و خصوصی سازی به حداکثر درجه‌ای در آن حاکم است، فرزندان کارگران و زحمت گشان نمی‌توانند به دانش‌گاهها راه یابند، چون که هزینه‌ی دانش‌گاهها کمر شکن است؟

آیا این مثالها نشان نمی‌دهد که آموزش و پرورش در ایران بر اساس منافع طبقاتی شکل گرفته‌است؟

از این‌جا است که دومین خصلت ارتجاعی سیاست آموزش و پرورش در ایران هویدا می‌شود. اگر تا دیروز معلم، دانش‌آموز یا دانش‌جویی وجود پادشاه را انگلی و زائد بر پیکر جامعه می‌دانست و این را بازگویی کرد و زبان به انتقاد بازمی‌گشود، اخراج از مدرسه و یا دانش‌گاه، زندان، شکنجه و اعدام در انتظارش بود. امروز نقد دین، نقد ولایت فقیه، نقد دزدی و فساد در نظام و دفاع از آزادی و دموکراسی در محیط تحصیلی و در جامعه "گناه کبیره" محسوب می‌شود و تمام تلاش رژیم بر این

تنها با فراهم شدن این شرطهای لازم و کافی است که جامعه به کمک کادرهای آموزش دیده‌ی خود، نه تنها احتیاجات خود را از نظر داشتن کادرهای متخصص در سطوح مختلف فراهم خواهد نمود، بلکه خواهد توانست باگامهای قابل تحسینی در جهت رشد و تکامل علم و کشف ناشناخته‌ها پیش رفته و از حالت ناهنجار مصرفی از علم داشتن به حالت هنجار تولیدکننده‌ی علم نیز برسد.

اما در ایران، وضعیت در محیطهای آموزشی و علمی به شدت اسفبار است. مناسبات ناعادلانه انعکاس خود را در محیطهای علم و دانش و آموزش و پرورش به عیان نشان می‌دهد.

به عنوان نمونه، بعد از انقلاب مشروطیت، مدرنیته در حد حاکمیت مناسبات بورژوائی به جای مناسبات فئودالی به علت ضعف انقلابیون مشروطه، در نیمه راه از نفس افتاد و جامعه‌ی ایران در حد نیمه مستعمره - نیمه فئودال باقی ماند. گرچه تدریجاً نظام آموزشی جدید جای نظام کهنه و به‌غایت استبدادی مکتب‌خانه‌ای را گرفت، اما محیط دموکراتیک بر مدرسه و دانش‌گاه حاکم نشد. از یک سو شاه و شیخ به مثابه نماینده‌گان روابط کهن استثماری، مهر خود را بر پیشانی محیطهای آموزشی کوبیدند و تاریخ بشر را از دیدگاه التقاطی "خدا، شاه، میهن" تفسیر نموده و به نوباره‌گان کشور حُفته کردند و از سوی دیگر به علت رقابتی که بین شیخ و شاه بر سر سرکرده‌گی جامعه در کلیه‌ی سطوح موجود بود، در دوران نظام پادشاهی مشروطه، در مجموع شاه توانست نقش تعیین کننده را در رسوخ دادن افکار پدرشاهی، داشته باشد و پس از دست به دست شدن قدرت در انقلاب بهمن ۱۳۵۷،

بجز نوشته هایی که با امضای تحریریه منتشر می گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می باشد، دیگر نوشته های مندرج در نشریه رنجبر به امضا های فردی است و مسئولیت آنها با نویسندگانشان می باشد.

وضعیت فوق باعث شده است که به جز بخش کوچکی از دانش‌جویان و دانش‌آموزان که مبارزه علیه حاکمیت طبقات ارتجاعی را تنها راه نجات ساحت علم و دانش از آلودگیهای طبقاتی می‌دانند، اکثر دانش‌آموزان و دانش‌جویان به دلیل دست‌رسی بسته و گریخته به جهان اطلاعاتی و روبه‌روئی با ناهنجاریهای حاکم، به بحران هویتی دچار می‌شوند، امری که به مانعی جدی در شکوفائی ابتکار و ذوق تحصیلی آنان تبدیل می‌گردد. نظام آموزشی در ایران به شدت مریض است و علیل که ناشی از دخالت دین در امور آموزشی و طبقاتی بودن سیاست آموزشی حاکمان است و نتیجه‌اش از خودبیگانگی روزافزون انسانهایی می‌شود که سازنده‌گان فردای جامعه می‌باشند. اما تا نابودی کامل نظام آموزشی طبقاتی، و به منظور تدارک برای نیل به چنان روزی، تحقق و یا مبارزه برای خواسته‌های زیرباید در دستور کار کلیه ی انسانهایی باشد که در محیط آموزشی چه به صورت استاد و معلم و چه به صورت دانش‌جو و دانش‌آموز و یا محقق و غیره به کار مشغولند:

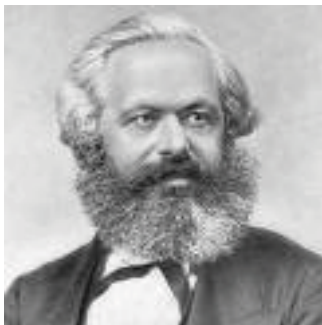
- ۱- قطع دست دین از دخالت در امور آموزش و پرورش؛
- ۲- آزادی اندیشه، بیان و قلم و تشکل و تظاهر در مدارس و دانشگاهها؛
- ۳- پاک کردن محیط آموزشی از وجود ارادل و اوباش رژیم؛
- ۴- آموزش رایگان برای خانواده‌های کارگر و زحمت‌کش؛
- ۵- تامین کمک هزینه‌ی تحصیلی رایگان برای فرزندان کارگر و زحمت‌کش؛
- ۶- لغو تبعیض و جداسازی جنسی در مدارس و دانشگاهها؛
- ۷- لغو پوشش اجباری برای دانش‌آموزان و دانش‌جویان دختر؛
- ۸- آزادی آموزش به زبان مادری در مناطق ملیت‌نشین؛
- ۹- ایجاد تسهیلات برای دانش‌آموزان در مناطق اقلیت‌نشین؛
- ۱۰- ممنوعیت کار کودکان و کمک به آنها برای تحصیل کردن؛
- ۱۱- پرداختن حقوق مکفی به معلمان و استادان برای تمرکز در کار آموزشی؛
- ۱۲- لغو مدارس خصوصی؛
- ۱۳- جذب فارغ‌التحصیلان به کار؛
- ۱۴- ایجاد امکانات وسیع برای تحقیق و بررسی (حداقل ۱٪ بودجه سالانه)

ک. ابراهیم - مهرماه ۱۳۸۶

تروتسکیسم

تروتسکیسم یک ایدئولوژی بورژوائی است که به نام ابداع کننده آن لئون تروتسکی که تا سال ۱۹۲۹ عضو کمیته مرکزی حزب بلشویک بود، خوانده می‌شود. جوهر این تئوری عبارت است

از نفی نقش توده‌های دهقان در انقلاب و رهبری طبقه کارگر بر دهقانان، نفی انقلاب دمکراتیک نوین و گذار از انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی تحت لوای تئوری «انقلاب پرماننت» (انقلاب دائمی یا پی در پی)، نفی دیکتاتوری پرولتاریا و امکان و ضرورت انقلاب و ساختمان سوسیالیسم در یک کشور در شرایط احاطه سرمایه داری جهانی. در مورد مسائل تشکیلاتی جنبش کارگری، تروتسکیسم از طرفی نافی حزب



آهین پرولتری و مخالف سرسخت تئوری لنینی حزب و مروج ایده‌ها و نسخه‌های بورژوا لیبرالی و منشویکی در این زمینه بوده و هست و از طرف دیگر، در مسئله ارتباط میان پیشاهنگ پرولتاریا و حزب آن با توده‌ها و سازمانهای توده‌ای و سندیکائی مبلغ تفکر و بینش بوروکراتیک، سکتاریستی و مستبدانه است. بدین جهات تروتسکیسم یک ایدئولوژی کاملاً بورژوائی و ضدانقلابی است که در نقطه مقابل لنینیسم قرار گرفته و با پوشش «چپ» به درون جنبش کارگری و مارکسیستی رخنه می‌کند تا علم‌رهای پرولتاریا را تحریف نموده و انقلاب را دچار شکست سازد.

لنین در رد نظرات تروتسکی به کرات به افشاگری پرداخته است. وی از جمله در مقاله «دور راه انقلاب» می‌نویسد: «تئوری نوظهور تروتسکی امر دعوت به مبارزه انقلابی برای تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا را از بلشویکها به عاریت گرفته و انکار نقش دهقانان را از

مروری کوتاه به برخی مقولات تاریخی، سیاسی از دیدگاه کمونیسم علمی (۳)

منشویکها. به اعتقاد تروتسکی گویا طبقه دهقان اکنون دیگر تقسیم و تجزیه شده و قابلیت آن برای ایفای یک نقش انقلابی هر چه کمتر شده است ... تروتسکی در حقیقت به یاری سیاستمداران کارگری لیبرال روسیه می‌شتابد که قصدشان از «انکار»

نقش دهقانان اینست که از تشویق آنان به انقلاب ممانعت به عمل آورند.» (۱) تروتسکی ضرورت مرحله انقلاب دمکراتیک را در کشورهایی که در آنجا تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی به تضاد عمده تبدیل نشده است را رد کرده و به این تئوری نوظهور لقب «انقلاب دائمی» داد تا با استفاده از اصطلاحی که مارکس در آثارش از آن استفاده نموده بود، انقلاب را از محتوی حقیقی خود تهی نماید. لنین در افشای «انقلاب دائمی» تروتسکی از محتوی انقلابی مارکسیسم دفاع نموده و گذار مرحله‌ای از انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی با اتکاء بر اتحاد کارگران و دهقانان به رهبری طبقه کارگر را در مقابل نظرات تروتسکی قرار می‌دهد. وی می‌گوید:

«درست به همان اندازه که نیروی ما یعنی پرولتاریای آگاه و متشکل اجازه دهد، ما فوراً عبور از انقلاب دمکراتیک به سوی انقلاب سوسیالیستی را آغاز خواهیم نمود. ما طرفدار انقلاب پی در پی هستیم. ما در نیمه راه توقف نخواهیم کرد ... ما با تمام نیروی خویش به تمام دهقانان کمک می‌کنیم که انقلاب دمکراتیک را انجام دهند تا اینکه برای ما، برای حزب پرولتاریا، گذار به سوی وظیفه تازه و عالیتری، یعنی گذار به سوی انقلاب سوسیالیستی در اسرع وقت، آسانتر امکان پذیر گردد.» (۲)

لنین پس از این سطور که در سال ۱۹۰۵ نوشته است، در همین مورد در سال ۱۹۰۹ نیز نوشت:

«تروتسکی یک اشتباه اساسی مرتکب می‌شود: او خصلت بورژوائی انقلاب را نمی‌بیند و چگونگی گذار از انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی را درک نمی‌کند.» (۳) جنبه دیگر انحراف تروتسکیسم رد اتحاد کارگران و دهقانان در انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی است. تروتسکی همواره دهقانان و پرولتاریا را در برابر هم قرار داده و آنها را در تضاد



آشتی ناپذیر با یکدیگر می دید. او اتحاد کارگران و دهقانان را، اتحادی که اساس دیکتاتوری پرولتاریا را پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی تشکیل می دهد، به روشنی نفی می کند و برعکس چنین پیش بینی می کند که:

«پشاهنگ پرولتاریا، از همان نخستین روزهای حاکمیت خود ... نه تنها با گروههای بورژوائی ... بلکه همچنین با توده های عظیم دهقان که به یاری پرولتاریا به حکومت خواهد رسید در تصادم خصمانه قرار می گیرد.» (۴)

بر این اساس تروتسکی نماینده یک جریان شکست طلبانه ضدانقلابی در دوره انقلاب اکبر و ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی می گردد. مسلماً اگر پرولتاریا با توده های عظیم دهقان و زحمتکش در «تصادم خصمانه» قرار می گرفت (آن هم در کشوری که اکثریت مردم آن را دهقانان تشکیل می دادند) امکان پیروزی و تداوم انقلاب به صفر می رسید. در نقطه مقابل این گرایش منحط «چپ» که تروتسکی نماینده آن بود لنین قرار داشت که از اتحاد کارگران و دهقانان در حکومت شوراها حمایت نموده و ساختمان سوسیالیسم را مشروط به آن می دانست.

تروتسکی درباره نفی امکان و ضرورت ساختمان سوسیالیسم در یک کشور می نویسد:

«تضادهای حاکم بر شرایط یک دولت کارگری در یک کشور عقب افتاده، در کشوری که اکثریت شکننده اهالی را دهقانان تشکیل می دهند، تنها می تواند در سطح بین المللی و در عرصه انقلاب جهانی پرولتاریا، راه حل خود را بیابد.» (۵)

اما لنین و کمونیستهای حقیقی با قاطعیت از سوسیالیسم دفاع کرده و امکان و ضرورت ساختمان سوسیالیسم در نخستین کشور سوسیالیستی جهان را نشان داده و ایمان راسخ خود را به این امر در برابر شکست طلبی و خیانت تروتسکی بطور پیگیر در تئوری و عمل به ظهور رساندند. با قرار گرفتن مالکیت ابزار مهم تولید و قدرت دولتی در دست پرولتاریا، با وجود اتحاد کارگران و دهقانان، هر آنچه که برای ساختمان سوسیالیسم در شوروی لازم بود در اختیار پرولتاریا قرار داشت. اما به نظر تروتسکی پرولتاریا نمی بایست دست به آغاز ساختمان سوسیالیسم می زد بلکه باید منتظر پیروزی انقلاب جهانی می نشست.

لنین و سایر کمونیستها همواره بر این اعتقاد بودند که پیروزی نهائی سوسیالیسم

در شوروی بدون انقلاب در سطح جهانی و یا حداقل در یک سلسله کشورهای اصلی سرمایه داری امکان پذیر نیست. اما ساختمان سوسیالیسم در یک کشور سوسیالیستی کاملاً امکان پذیر است و موفقیت در انجام این امر خطیر گام بزرگی است در راه تحقق جامعه کمونیستی آینده. بنابراین دفاع از انقلاب جهانی و مبارزه بخاطر آن بدون پیکار برای ساختمان سوسیالیسم در کشوری که در آن انقلاب صورت گرفته مفهومی ندارد.

یکی دیگر از جنبه های ضدانقلابی تروتسکیسم نفی مرکزیت دمکراتیک و انضباط کمونیستی و ترویج فراقسیونیسیم و محفل گرایی در مقابل آن است. از نقطه نظر تروتسکیسم عضو یک سازمان کمونیستی حق دارد هر عملی را که مغایر نظر اکثریت سازمان او باشد انجام دهد بدون آنکه الزامی به پاسخ گویی داشته باشد و بدین ترتیب تروتسکیسم عملاً مخالف حزب انقلابی پیشرو طبقه کارگر یا هر گونه تشکل طبقاتی کارگران می گردد. بنیان گذاران کمونیسم علمی بارها تاکید کرده بودند که قدرت طبقه کارگر در اتحاد و تشکل اوست و بر همین اساس بود که مانیفست کمونیست شعار کارگران جهان متحد شوید را اعلام نمود، حال آنکه تروتسکیسم علناً مروج افراد منشی، بی مسئولیتی و فراقسیونیسیم در بین طبقه کارگر است.

مخالفت تروتسکی با ساختمان سوسیالیسم در شوروی نه تنها در نفی نقش دهقانان و نقش رهبری پرولتاریا، نه تنها در عدم باور به نقش تاریخ ساز توده ها و عمده کردن نقش کمک خارجی (پشتیبانی پرولتاریای کشورهای سرمایه داری) بلکه همچنین در عدم درک تئوری لنینی امپریالیسم و در نتیجه نفی انقلاب اکبر ریشه دارد. تروتسکی در واقع این حقیقت را که لنین به روشنی نشان داده و وقوع انقلاب اکبر آن را در عمل به اثبات رسانده است، این حقیقت را که ناموزونی تکامل امپریالیسم به ناگزیر به گسستن زنجیر بردگی و اسارت آن در ضعیف ترین حلقه می انجامد، نفی می کند و در نتیجه نمی تواند درک کند چرا انقلاب سوسیالیستی در روسیه زودتر از کشورهای پیشرفته تر از آن به وقوع می پیوندد. برخلاف تروتسکی، لنین به کمک خارجی نه بمثابه عامل اصلی بلکه بمثابه عامل کمکی می نگریست و بخصوص برای انقلاب رهائی بخش ملی و اجتماعی در مستعمرات و نومستعمرات بمثابه پشتیبان نخستین کشور شوراها اهمیتی اساسی قائل بود. درست همین عامل اساسی را نیز

تروتسکی نفی می کند. او از آنجا که به نقش دهقانان اعتقاد ندارد، نمی تواند نقش عظیم انقلابی توده های میلیونی مردم مستعمرات و نیمه مستعمرات را در انقلاب جهانی درک کند و جنبش آنها را جنبشی صرفاً بورژوائی می داند. حال آنکه از نظر کمونیستها، با وقوع انقلاب اکبر جنبش رهائی بخش ملی در مستعمرات و نیمه مستعمرات به بخشی از انقلاب جهانی پرولتاریائی تبدیل می گردد. بنابراین، تروتسکیسم که بر نفی نقش انقلابی توده های دهقان و نفی انقلاب دمکراتیک استوار است، به ویژه در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم که در آنها دهقانان نیروی عمده را تشکیل می دهند و انقلاب دمکراتیک نوین مرحله کنونی انقلاب آنها است، نقش مخرب و ضدانقلابی بسیار خطرناکی را ایفا می کند. تروتسکیستهای کنونی به پیروی از افکار ضد مارکسیستی پدر معنوی خود، انقلاب دمکراتیک در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم را به بهانه «عدم رشد نیروهای مولده» نفی می کنند و مبارزه برای دمکراسی، انقلاب ارضی و سایر خواستههای دمکراتیک را به ایجاد رفرمهای سطحی بدون سرنگونی نظام حاکم محدود می کنند.

تضاد میان مارکسیسم و تروتسکیسم تضادی است آشتی ناپذیر. به همین دلیل، در کلیه انقلابات پیروزمند، پیروزی کمونیستها بدون طرد کامل تروتسکیسم بمثابه یک ایدئولوژی و جریان ضدانقلابی میسر نگردیده است. در چین مائوتسه دون به افشا و طرد بیرحمانه آنها کمر بست. مائوتسه دون در افشای تروتسکیستها در چین نشان می دهد چگونه سرمایه داران چینی موافق متجاوز ژاپن برای پیشبرد مقاصد خود تروتسکیستها را اجیر کردند «تا قلم را مانند شمشیر برافرازند» و «از انبان خود بنجل هایی مانند «تئوری انقلاب واحد» را درآوردند». مائوتسه دون می گوید: «تئوری انقلاب واحد، تئوری اعراض از انقلاب است». «انجام انقلاب سیاسی و انقلاب اجتماعی در زمان واحد ... انجام دو انقلاب به یکبار امکان ناپذیر است».

«چنین نظرانی که مراحل انقلاب را با هم مخلوط می کنند و از کوششی که در برابر وظیفه کنونی لازم است می کاهند، به نوبه خود بسیار زیانبخش هستند. این درست است که گفته شود از دو مرحله انقلاب، مرحله نخستین شرایط مرحله دوم را فراهم می سازد و هر دو مرحله باید به هم متصل باشند، بدون اینکه امکان داده شود یک مرحله دیکتاتوری بورژوائی میان آنها

و دیگر فلسفه های ارتجاعی جانشین کردند و « اولوسیونیسیم » مبتدل را بجای دیالکتیک انقلابی نشانند. از نقطه نظر اقتصاد سیاسی، اینان تئوری مارکسیستی « ارزش اضافی » ، تضاد بنیادی سرمایه داری و قانون انهدام ناگزیر آن را مورد تجدید نظر قرار دادند و جوهر امپریالیسم و تضادهای عمیق درونی آن را به کمک تئوریهای پوچی چون « اولترا امپریالیسم » مخفی نمودند. از نقطه نظر سیاسی نیز در تئوری مارکسیستی مبارزه طبقاتی و دیکتاتوری پرولتاریا، با تبلیغ سازش طبقاتی، گذار مسالمت آمیز و سفسطه های دیگری تجدید نظر نمودند و با انقلاب قهرآمیز و دیکتاتوری پرولتاریا به مقابله برخاستند. با تبلیغ اصل اپورتونیستی «هدف نهایی هیچ چیز، جنبش همه چیز» در برنامه سیاسی ارتجاعی خود که به وسیله برنشتاین پیشنهاد گردید به طرز آشکار و کاملی ماهیت رویزیونیستی خود را عریان ساختند. در اثنای جنگ جهانی اول، این رویزیونیستها به طرز علنی شعار سوسیال شوینیستی « دفاع از میهن » را تبلیغ کردند و بدین طریق خود را کاملا در موضع بورژوازی قرار دادند. اینان با دفاع از جنگ استعمارگرانه و تجاوز امپریالیستی کاملا به سیاست بورژوازی تسلیم گردیدند. این اعمال چهره خائن آنان را آشکار نمود. در این زمان لنین با قاطعیت تمام با این باند خائن به مبارزه ای بی امان برخاست و بدین ترتیب رویزیونیسم انترناسیونال دوم (به نمایندگی برنشتاین و کائوتسکی) در زمینه ایدئولوژی و سیاست به ورشکستگی کامل و شکست دچار گردید. در این مبارزه، لنین به دفاع از مارکسیسم و تکامل بخشیدن به آن نائل آمد.

- ۱- مائوتسه دون: « سخنرانی در کنفرانس ملی حزب کمونیست چین درباره کار تبلیغاتی »
- ۲- لنین: « مقدرات تاریخی آموزش کارل مارکس »
- ۳- لنین: « مارکسیسم و رویزیونیسم »
- ۴- لنین: « انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد »

ادامه دارد

به دست داد.» (۳) به همین دلیل است که رویزیونیسم « دکتترین برنشتاین » نیز خوانده می شود. پایه اجتماعی و تکیه گاه رویزیونیسم « آریستوکراسی کارگری » (اشرافیت کارگری) است که به وسیله سرمایه داران خرید و اجیر شده است. بطور کلی رویزیونیسم موجود در انترناسیونال دوم کارگری را که به وسیله برنشتاین و کائوتسکی نمایندگی می شد، رویزیونیسم کهن می نامند. پس از مرگ انگلس، این باند خائن به پرولتاریا، کنترل و قدرت رهبری را در انترناسیونال به دست گرفت و برای خوش خدمتی به بورژوازی با شدت هر چه تمام تر جنبش کارگری بین المللی را تخطئه کرده و حمله به مارکسیسم و قلب ماهیت آن



را وجه همت خود قرار دادند. آنها وانمود می کردند که اصول انقلابی مارکسیسم اکنون دیگر « کهنه » شده است. لنین می گوید: « کائوتسکی از مارکسیسم آنچه را می گیرد که برای لیبرالها، برای بورژوازی، قابل قبول است (انتقاد به قرون وسطی، نقش از نظر تاریخی مترقی سرمایه داری بطور عمومی و دمکراسی سرمایه داری بطور ویژه). وی آنچه را که برای بورژوازی غیرقابل قبول است (مثل قهر انقلابی پرولتاریا علیه بورژوازی برای نابودی وی) نفی کرده، به خاموشی برگزار کرده و در پرده می پوشاند.» (۴)

رویزیونیستهای انترناسیونال دوم به مارکسیسم به شدت حمله کرده و آن را تماما مورد تجدید نظر قرار دادند. از نقطه نظر فلسفی، رویزیونیستهای انترناسیونال دوم ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی را به وسیله فلسفه « نئوکانتی » یا « ماخسیم »

فاصله اندازد. اینست تئوری مارکسیستی تکامل انقلاب.» (۶) با اینکه از زمان انقلاب اکتبر تاکنون وقایع بزرگ تاریخی مانند تحقق ساختمان سوسیالیسم در شوروی، پیروزی انقلابات در مستعمرات و نیمه مستعمرات به ویژه در چین، ضربات سختی بر تروتسکیسم وارد آورده اند، لکن ظهور نئو رویزیونیسم و خیانت لاعلاج رویزیونیستهای شوروی به کمونیسم علمی، نفسی تازه به تروتسکیسم بخشیده و این جریان ضدانقلابی از طرفی از آخور رویزیونیسم مدرن تغذیه کرده و از طرفی دیگر از سردرگمی حاصله در جنبش کارگری در اثر خیانت رویزیونیسم به سود خود بهره می جوید.

- ۱- لنین: « دو راه انقلاب »
- ۲- لنین: « موضع سوسیال دمکراسی در قبال جنبش دهقانی »
- ۳- لنین: « هدف مبارزه پرولتاریا در انقلاب ما »
- ۴- تروتسکی: مقدمه بر « ۱۹۰۵ »
- ۵- تروتسکی: مقدمه بر « ۱۹۰۵ »
- ۶- مائوتسه دون: « درباره دمکراسی نوین »

رویزیونیسم (تجدید نظر طلبی)

رویزیونیسم یک جریان فکری بورژوائی در درون جنبش کارگری بین المللی است. این تفکر، شکلی از اپورتونیسم است که علم مارکسیسم را برای مبارزه با خود مارکسیسم به دست می گیرد. مائوتسه دون می گوید:

« نفی اصول بنیادی مارکسیسم و نفی حقیقت جهانشمول آن همان رویزیونیسم است.» (۱) رویزیونیسم یک پدیده بین المللی است که پس از پیروزی مارکسیسم بر کلیه اشکال اپورتونیسم که با آن در مبارزه بودند پدیدار گردید. همانطور که لنین می گوید:

« دیالکتیک تاریخ به طرزى است که پیروزی مارکسیسم در زمینه تئوری دشمنان آن را وادار می سازد که خود را به نقاب مارکسیسم بیاریند. لیبرالیسم که از درون فاسد شده است کوشش می کند تحت شکل اپورتونیسم سوسیالیستی دوباره جان بگیرد.» (۲)

نخستین سردهسته رویزیونیستها برنشتاین (۱۸۵۰-۱۹۳۲) عضو حزب سوسیال دمکرات آلمان بود. برنشتاین همانطور که لنین می گوید « بیش از همه سر و صدا راه انداخت و کاملترین نمونه تغییر در مارکس، تجدید نظر در تفکر وی و رویزیونیسم را



رقابت ... بقیه از صفحه اول

سازنده‌گان اصلی نعمات مادی و معنوی جامعه‌ی جهانی باید آن‌طور که مایل هستند، شکل بگیرد و عصر پرتلاطم انقلابات پرولتاریائی فرارسیده‌است.

پرولتاریای روسیه برای به پیروزی رساندن این انقلاب سالها مبارزه کرد. از شکنجه و زندان و مرگ نهراسید و باخون خود سند پیروزی انقلاب را امضاء نمود و نشان داد که پیروزی را باید کشان کشان و در مبارزه‌ای سخت و بی‌امان و تحت رهبری سیاست درست به‌دست آورد.

گرچه درسهای این انقلاب کبیر در اختیار جهانیان گذاشته شده‌است، اما هرچه از آن دور می‌شویم، بسیاری از کسانی که خود را مدافع آن انقلاب می‌دانند، درسهای آن را آگاهانه یا ناآگاهانه به فراموشی می‌سپارند. لذا تاکید مجدد بر آنها ضروری می‌باشد.

اولین درس اساسی در پیروزی این انقلاب همانا وجود حزب سیاسی پیشرو پرولتاریا - حزب بلشویک تحت رهبری لنین - بود.

تنها چنین حزب باکیفیتی بود که توانست تئوری کمونیسم علمی را که توسط مارکس و انگلس تدوین شده‌بود با شرایط مشخص روسیه تفریق داده و سیاستها و تاکتیکهای پیش روی جنبش کارگری و توده‌ای را در پرتو آن تئوری و بررسی مداوم وضعیت عینی و تغییرات آن و بالاخره موقعیت نیروهای طبقاتی موجود، به درستی تدوین کند. عمل ماهر تأیید بر این سیاستها زد و توده‌های کارگر و زحمت کش و روشن‌فکران انقلابی به‌دور این حزب زبده‌ی کمونیستی گردآمدند.

بدون تاسیس چنین حزبی مرکب از پیشروان پرولتاریا، به دلیل وجود انواع نظرات اپورتونیستی و رفرمیستی، نه تنها طبقه‌ی کارگر و توده‌های زحمت کش و جنبشهای توده‌ای در التقاط فکری و تردید نسبت به مبارزه جهت رسیدن به آینده‌ای بهتر، به‌سر می‌بردند و نهایتاً در چارچوب رفرمیسم و اکونومیسم محصور باقی می‌ماندند، بلکه تئوری کمونیسم علمی هم، در پرتو پراتیک انقلابی و تغییرات حاصله در مناسبات سرمایه‌ی جهانی، به سرعت قادر به رشد و تکامل نشده و پیروزی انقلاب نیز در مدت زمانی چنان کوتاه، غیرممکن می‌شد.

وقتی که در اوایل قرن گذشته، لنین بر اساس آموزش کمونیسم علمی در مورد ضرورت ساختن احزاب پرولتاری، با صلابت اعلام نمود: به من سازمانی از انقلابیون حرفه‌ای بدهید، من روسیه را برای شما فتح خواهم

کرد و پراتیک هم مهربانید بر این گفته زد، دیگر روشن شد که پیروزی پرولتاریا در گرو متشکل شدن پیش روانش در حزب واحد کمونیست، می‌باشد. عدول از این آموزش، به معنای پشت پا زدن به یکی از اصول اساسی کمونیسم علمی در عرصه‌ی سازماندهی می‌باشد.

در همان زمان بودند مارکسیست‌نماهایی که برای ایجاد حزب بی در و پیکری با اتیکت مارکسیستی و سوسیال دموکرات سینه می‌زدند و یا وجود تشکل را برای ایجاد تغییر در نظام استبدادی حاکم ضروری ندانسته و به مارکسیستهای علنی معروف شدند. سروصدای این حضرات در عمل به جایی نرسید و اینان نهایتاً به شیپورهائی تبدیل گردیدند که برای بورژوازی نواخته می‌شدند.

دومین درس اساسی این بود که بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی ممکن نیست. حزب بدون تئوری انقلابی همان اندازه بی مصرف است که تئوری انقلابی بدون حزب! زیرا برای تغییر جهان به سود پرولتاریا و توده‌های زحمت‌کش، این دو لازم و ملزوم یکدیگرند. پیاده کردن درست تئوری انقلابی در عمل و منطبق با شرایط موجود، بدون سازمانی قوی و صاحب پیوندی استوار با توده‌های مردم امکان‌ناپذیر است

حزب بلشویک به رهبری لنین با دقت و وسواسی قابل تحسین و به دور از هرگونه لیبرالیسم و ذهنی‌گری، مارکسیسم را به مثابه تئوری انقلابی پرولتاریا محکم در دست گرفته و آن را در عمل به‌کار بست. در همان زمان منشویکها که در ایجاد حزب زبده‌ی مارکسیستی در مخالفت با بلشویکها، باشکست روبه‌رو شده‌بودند، خود را مدافعان دواتشهی طبقه‌ی کارگر جا زده و در ظاهر دفاع از طبقه‌ی کارگر و نفی انقلاب دموکراتیک، یک ذره از انقلاب سوسیالیستی پرولتاریا پائین نیامدند. عمل نادرستی نظرات آنها را نشان داد. انقلاب بورژوا دموکراتیک فوری‌ی ۱۹۱۷ به وقوع پیوست. اما همان حضرات "مدافع" پرولتاریا که دیروز با برخوردی ولنگارانه و مکتبی به تئوری، قادر به درک اوضاع در پرتو کمونیسم علمی نشده بودند، نهایتاً به مدافع حکومت بورژوازی تبدیل گشتند. سانتریستها و بین دوصندلی نشینانی از قماش تروتسکی نیز تنها در آستانه‌ی انقلاب اکتر و زمانی که متوجه شدند ابتکار انقلابی به دست بلشویکها افتاده است و سرنوشتی بهتر از اپورتونیستهای راست نخواهند داشت، به حزب بلشویک پیوستند. اما پس از پیروزی انقلاب اکتر باز هم آنها دست

از مخالفت با بلشویسم بر نداشتند. اینان از اصول کمونیسم علمی و سیاستهای پرولتاری مطرح شده در عرصه‌ی مناسبات حزبی و تحلیل تضادها توسط لنین امتناع ورزیدند و با تاکید روی فراکسیون نظری در حزب و رد سازش موقتی با متجاوزان آلمان در بستن قرارداد برست - لیتوسک، به وحدت پولادین حزب بلشویک خدشه وارد نمودند و پس از درگذشت لنین با هدف به دست آوردن رهبری حزب کمونیست دست به خراب‌کاری زدند. تاریخ انقلاب در روسیه نشان داد که بدون مبارزه با اپورتونیسم راست و چپ و انواع گرایشات خرده‌بورژوائی و بورژوائی و بدون ارائه‌ی سیاست درست پرولتاری در درون حزب و در جنبش کارگری در پرتو تئوری انقلابی کمونیسم علمی و از این طریق غنی کردن این تئوری انقلابی، پیش روی انقلاب ممکن نیست. سراسر تاریخ حزب بلشویک مملو از مبارزه با انواع انحرافات تئوریک و سیاسی غیر پرولتاری در درون جنبش کمونیستی روسیه و جهان است.

سومین درس اساسی دفاع از مارکسیسم انقلابی در برابر انواع تحریفهای مطرح شده در جنبش کمونیستی در ارتباط با این تئوری انقلابی است.

دفاع لنین از مارکسیسم در مقابل انواع تئوریهای رویزیونیستی و رفرمیستی و سیاستهای اپورتونیستی بدان جهت بود که مانع شود تا مارکسیست‌نماها با زدن سروته مارکسیسم انقلابی و گرد کردن آن، مارکسیسم را از تئوری انقلابی پرولتاریا به تئوری بی ضروری در مقابل با بورژوازی تبدیل کنند. افشای رویزیونیسم راست کهن (برنشتاین - کائوتسکی) - قبل و بعد از پیروزی انقلاب اکتر - در بالا بردن درجه‌ی آگاهی پیشروان طبقه کارگر از دشمنان درونی انقلاب پرولتاری - عوامل بورژوازی و خرده بورژوازی در درون حزب طبقه‌ی کارگر - چنان تاثیر عمیقی برجای گذاشت که علاوه بر نفوذ وسیع سوسیال - دموکراسی رویزیونیستی - اپورتونیستی در جنبش کارگری کشورهای پیش رفته‌ی سرمایه‌داری، احزاب سوسیال دموکرات که به سوسیال - امپریالیسم و سوسیال خائنین تبدیل شده‌بودند، نتوانستند تمامی طبقه‌ی کارگر را حول سیاستهای سازش‌کارانه‌ی خود متحد سازند و آنها را به رفرمیسم و سازش طبقاتی بکشانند.

بدین ترتیب با بالا رفتن آگاهی طبقاتی کمونیستها از چه‌گونه‌گی اخلاص جهان بینی بورژوازی در درون احزاب کمونیست، بورژوازی (امپریالیستی) نتوانست هم چنان که در مورد کمون پاریس



طبیعی و اجتماعی معتقدند و کمونیسم را هم نه تنها در کتابها بلکه از طریق به‌کاربردن آن در عمل می‌آموزند.

بنابراین، باید برخورد این گونه فرقه‌ها که به رد دقیق و علمی تکامل مارکسیسم توسط لنین و یا توسط مائو می‌پردازند و یا باسکوت از کنار آن می‌گذرند، را افشا نمود و نادرستی نظرات اینان را نشان داد. این‌گونه برخورد و لنگارانه و بدون احساس مسئولیت به رد تکامل کمونیسم علمی بعد از مارکسیسم بدون ارائه استدلال دقیق علمی، برخوردی خرابکارانه است. اما تاریخ نشان داده که این فرقه‌ها در عمل به تشتت فکری در درون جنبش آگاهانه‌ی پرولتری می‌پردازند و لذا نظر و عمل‌شان در خدمت اعتلای جنبش کارگری و کمونیستی نیست.

سرنوشت این گونه تشکلهای یا خارج افتادن از گود مبارزه‌ی طبقاتی و یا استحاله‌ی تدریجی‌شان به فرقه‌های رفرمیست و سوسیال‌دموکرات می‌باشد که طبقه‌ی کارگر را در خدمت تداوم نظام سرمایه داری، به دام تفرقه و رفرمیسم می‌کشانند.

اما گناهکارتر از اینان، آن دسته از فرقه‌های کمونیستی هستند که تکامل تئوری کمونیسم علمی را تا به امروز قبول دارند، اما براساس تعاریف یک جانبه‌ای از این یا آن تکامل و ایسم گذاریها، دیواری شماتیک به دور خود کشیده و به فرقه‌گرایی ادامه می‌دهند و خود را بهترین مدافع تئوری کمونیسم علمی جا می‌زنند و به نوبه‌ی خود در جلوی ایجاد حزب پیشرو پرولتاریا، سنگ می‌اندازند. تا زمانی که جنبش کمونیستی خود را از این دیدگاه‌های یک جانبه و شماتیک پاک سازی نکند، امکان رشد آگاهانه‌ی جنبش کارگری ممکن نبوده و این جنبش در لابیرنتهای افکار متفاوت و یک جانبه در گمراهی خواهد ماند.

۲- در زمینه‌ی سیاست: داشتن دید یک جانبه و شماتیتی نسبت به تئوری، به عدم تلفیق درست تئوری انقلابی پرولتاریا با شرایط مشخص منجر می‌شود. از آن جمله‌اند: ارزیابی متفاوت از ماهیت طبقاتی نظام حاکم بر ایران و متعاقب آن مرحله‌ی انقلاب که به صورت سه برداشت متفاوت چپها، خود را نشان می‌دهد (انقلاب دموکراتیک تحت رهبری بورژوازی، انقلاب دموکراتیک تحت رهبری پرولتاریا و انقلاب سوسیالیستی)؛

استفاده‌ی به موقع و اصولی از آنها برای تقویت جنبش کارگری و کمونیستی و غیره از آن جمله‌اند.

لاقیدی نسبت به هر کدام از این شیوه‌ی تفکر و عمل کمونیستی به ناکامی در عمل منتهی شده و از رشد توفان آسای انقلاب به نوبه‌ی خود جلوگیری می‌نمایند.

در نودمین سال‌گرد پیروزی انقلاب اکبر، این سؤال در برابر کلیه‌ی تشکلهائی که این پدیده‌ی بزرگ تاریخی را ارج می‌نهند، مطرح می‌گردد که تاچه حد حاضر به عمل کردن به‌درسه‌ی آن انقلاب و با توجه به وضعیت مشخص ایران، هستند. آیا به صرف ستایش از آن انقلاب، تشکلهای و یا افراد به‌طور خودکار مدافع فعال آن می‌توانند باشند و یا قلمدادشوند؟

تجربه‌ی بیش از ۴۵ سال اخیر جنبش کمونیستی ایران نشان می‌دهد که این جنبش نه تنها از سرکوب شدید حاکمان شاه و شیخ و تحمل استبداد قرون وسطائی آنان رنج برده و عوارغم وضعیت عینی به شدت نامناسبی که مانع پیوند یافتن کمونیستها با جنبش کارگری و توده‌ای می‌شود، به موجودیتش ادامه داده، بلکه از محکم به‌دست نگرفتن تئوری کمونیسم علمی و تلفیق آن با شرایط مشخص و اتخاذ سیاستهای درست نیز شدیداً آسیب دیده و نشان داده که شاگرد خوب درسه‌ی انقلاب اکبر نبوده است.

این ضعف خودش را مشخصاً در زمینه‌ی تئوری، سیاست، تشکیلات و سبک کار بروز داده و تداوم یافته است:

۱- در زمینه‌ی تئوری: کمونیسم علمی خصلت دیالکتیکی و رشد یابنده دارد. دُگم مذهبی نیست که یکبار برای همیشه بیان شده و بدون تغییر باقی بماند. کمونیسم علمی محصول پراتیک انقلابی بوده و همراه آن رشد و تکامل می‌یابد. اما امروز هستند تشکلهائی که خود را کمونیست می‌نامند، ولی کمونیسم را تنها در حد جمع‌بندیهای مارکس و انگلس دانسته و نسبت به تغییرات به‌وجودآمده در شرایط عینی طی بیش از یک قرن اخیر که توسط لنین و مائو جمع‌بندی شده‌اند، یا بی‌اعتنا مانده‌اند و رد می‌کنند و یا آنها را دست و پاشکسته می‌پذیرند.

برخورد اینان به کمونیسم علمی، برخوردی مذهبی است و همانند فرقه‌های مذهبی خود را بهترین مفسر کمونیسم علمی قلمداد می‌کنند. این طرز برخورد به‌کلی با جهان بینی ماتریالیستی - دیالکتیکی کمونیستها مغایر است که به رشد و تکامل دائمی پدیده‌های

انجام داده‌بود، انقلاب را در بدو تولدش خفه کند.

چهارمین درس بزرگ و اساسی انقلاب اکبر به کار بستن شیوه‌ی انقلابی پرولتاریا در عمل بود.

این شیوه از جهان بینی ماتریالیسم - دیالکتیکی پرولتاریا نشئت می‌گیرد که در یک کلام جهان را مادی می‌داند و تغییرات به‌وجودآمده در آن را نیز ناشی از تضادهای مادی ارزیابی می‌کند. بر اساس این بینش جهانی، تئوریه‌ها تا بدانجا پذیرفتنی هستند که اولاً بر اساس جمع‌بندی از حرکت‌های مادی تدوین شوند و ثانیاً عمل صحت آنها را نشان دهد.

نتیجتاً ایده‌ها را نه محصول نازل شده از آسمان، بلکه حاصل جمع‌بندی عمل انبوه انسانهای می‌داند که در مبارزه‌ی طبقاتی، مبارزه برای تولید و آزمونهای علمی درگیرند.

نتیجه‌ی بلاواسطه‌ی این دیدگاه عبارت از این است که توده‌ها سازنده‌گان اصلی تاریخ اند و نقش قهرمانان و نخبه‌گان تنها در چارچوب قهرمانی توده‌ها قابل درک و احترام است. تاریخ را قهرمانان نمی‌سازند! لذا مشی توده‌ای به معنای - آموختن از توده‌ها، تکیه به توده‌ها، آموزش دادن به توده‌ها، بسیج توده‌ها، جدانیافتادن از توده‌ها - را باید پیوسته اجرا نمود.

اگر حزب بلشویک نمی‌توانست در جریان مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا و توده‌های زحمت کش پیوند فشرده با توده‌های کارگر و زحمت کش برقرار نموده و آنان را برای تحقق انقلاب اکبر بسیج و مسلح سازد، آیا حزب بلشویک با هشتاد و اندی هزار عضو در سرتاسر روسیه‌ای که ۱/۶ کره خاکی وسعت داشت، قادر به انجام این عمل سترک تاریخی می‌شد؟

شیوه‌ی انقلابی پرولتاریا همچنین از شیوه‌ی تفکر تا شیوه‌ی رسیدن به سیاستها و تاکتیکهای درست، تا شیوه‌ی سازماندهی و شیوه‌ی عمل را در بر می‌گیرد که اجتناب از ذهنی‌گری و یک جانبه‌گری بر اساس بررسی دائمی پدیده‌ها، اجتناب از دُگماتیسم و دنباله روی، تلاش برای تحلیل دائمی تضادهای اساسی موجود در بطن هر پدیده در مبارزه‌ی طبقاتی و معین ساختن عمده از غیر عمده، و بر این اساس پافشاری روی اصول و نرمش پذیری در تاکتیک، جمع‌بندی گام به گام از پراتیک انقلابی جهت نقد و اصلاح اشتباهات و ارتقاء پراتیک انقلابی، درک فرصتها و



برخورد متفاوت نسبت به مسئله‌ی ملی در ایران (نفی وجودملت و یا قبول آن تنها در حد وجود مسئله‌ی ملی در کردستان، به رسمیت شناختن حق ملل در تعیین سرنوشت خویش تاجدائی و تشکیل دولت ملی - با تفاسیر تحت هدایت بورژوازی و حتا دخالت امپریالیستی و یا تحت رهبری پرولتاریا)؛ برخورد متفاوت نسبت به مذهب (مبارزه علیه آن در حد جدائی دین از دولت - لائیسیتیه - یا مبارزه با مذهب در شکل مبارزه با "اسلام سیاسی" و یا قبول حاکمیت مذهبی به خاطر دفاع از استقلال کشور و مقابله با تجاوز احتمالی امپریالیستی به خاطر هژمونی نیروهای مذهبی)؛ برخورد به مقوله‌ی دموکراسی (طبقاتی دیدن آن یا مافوق طبقاتی کردن آن و لذا مقابله‌ی دودیدگاه دموکراسی طبقاتی، یا دموکراسی بدون قید و شرط) و غیره.

عدم رسیدن به جمع‌بندی واحد از این مقوله‌های مهم باعث تداوم تفرقه و تشتت فکری در عرصه‌ی مبارزات مشخص روزانه شده و جنبش‌های اجتماعی کورمال کورمال جلو می‌روند.

۳- در زمینه‌ی تشکیلات :

در این مورد نیز ۴ نظریه در برابر هم قرار گرفته اند: ضرورت ایجاد حزب واحد پیشرو طبقه‌ی کارگر متکی بر مرکزیت دموکراتیک ؛ و یا قبول فراکسیون نظری در حزب که به نفی مرکزیت دموکراتیک می‌انجامد؛ و یا گردن گذاشتن به پلورالیسم تشکیلاتی به بهانه‌ی وجود اقشار و منافع مختلف در درون پرولتاریا که تشکیلات‌های متفاوتی را ایجاب می‌کند؛ و یا بالاخره نفی هرگونه شکل حزبی به دلیل اخلاص آنها در جنبش کارگری و گذاشتن این جنبش به حال خود تا خود طبقه‌ی کارگر مبارزه علیه نظام سرمایه‌داری را سازمان داده و پیش ببرد!

۴- در زمینه‌ی شیوه‌ی تفکر و عمل:

گرچه بنا بر مادی بودن سرشت مبارزه‌ی طبقاتی، بدون وجود تشکیلی که از نظر کمی و کیفی در حدی باشد که بتواند پیوند مناسبی با جنبش‌های کارگری و توده‌ای برقرار سازد، داشتن شیوه‌ی تفکر و عمل درست پرولتری امری به غایت مشکل است، مع الوصف اعتقاد به ضرورت : تلفیق تئوری با پراتیک، پیوند فشرده با توده‌ها و انتقاد و انتقاد از خود؛ پیشبرد مبارزه‌ی درون حزبی بر اساس "وحدت - مبارزه - وحدت" تا حد ممکن و نه "مبارزه و انشعاب"؛ امتناع از سوبژکتیویسم، سکتاریسم و الگوبرداری، لیبرالیسم و دکماتیسم، معیار دانستن پراتیک انقلابی در تحلیل نهائی در مورد هر پدیده و

غیره در رسیدن به سیاستها و عمل کردی درست، نقش بسیار مهمی دارند. در جنبش کمونیستی ایران اهمیت شیوه‌ی تفکر و عمل پرولتری نه تنها به درستی درک نشده، بلکه زیر پا گذاشته می‌شود و بی‌اعتنائی به آن به حدی است که اعتبار آن در جنبش کارگری و توده‌ای به شدت زیر علامت سؤال رفته است. انشعابات مکرر در تشکلهای، اکثرا بدون دلایل قانع کننده یک نمونه از به‌کارگیری سبک خرده بورژوائی و فرقه گرایانه در حل اختلافات نظری درون حزبی است.

به علاوه، علل عدم آموزش دقیق جنبش کمونیستی ایران از تجارب انقلاب اکتبر را می‌توان عمده‌تا در نکات زیر بیان کرد :

الف - شکست سوسیالیسم ناشی از عدم پیش روی انقلاب جهانی به ویژه در کشورهای امپریالیستی، اشتباهات احزاب کمونیست در ساختمان سوسیالیسم و ادامه‌ی انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا، بروز رویزیونیسم در درون احزاب کمونیست در قدرت در کشورهای سوسیالیستی که به عدول این احزاب از اصول انقلابی پرولتاریا و در غلتیدن به رفرمیسم سوسیال دموکراتیک و سازش طبقاتی با بورژوازی منجر شد.

ب - عدم موفقیت احزاب کمونیست انقلابی در مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن و سه جهان، عدم موفقیت سازمانهای کمونیستی در تشکیل احزاب جدید قوی و با اتوریته‌ی کمونیست در مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن و سه جهان، ناشی از نفوذ احزاب رویزیونیست شوروی و چین در میان احزاب و سازمانهای کمونیست موجود که به دنباله روان آنها تبدیل شده بودند و نفوذ کم این تشکلهای در میان طبقه‌ی کارگر و جنبش‌های توده‌ای.

پ - وجود فشر و وسیع خرده بورژوازی در ایران که بخش روشن فکری آن به سوی طبقه‌ی کارگر پرتاب می‌شود. اما در شرایط فقدان رهبری پرولتری پای در عمل، چه بسا این روشن‌فکران خود بانی ایجاد تشکلهای چپ شده و تلاش می‌کنند طبقه‌ی کارگر را طبق جهان بینی خود متشکل ساخته و به مبارزه جلب کنند.

دیدگاه انتزاعی برابری طلبانه و در عین حال خودمرکزبینانه، که ناشی از درک‌های یک جانبه از تئوری و پراتیک پرولتاریا است، قادر به جلب طبقه‌ی کارگر به سوی تشکل ویژه و خودی شان تا به امروز نشده است. نتیجه این که تعداد قابل ملاحظه‌ای از تشکلهای چپ و انبوهی از افراد چپ

آزاداندیش و منفرد که بدون داشتن کیفیت لازم، هرکدام خود را قطبی تئوریک دانسته و کلیه‌ی تلاش‌های موجود بر سر وحدت دادن مجموعه‌ی این جریانات و افراد در تشکیلی واحد و مبتنی بر پلاتفرم واحد، تا به حال بی‌نتیجه مانده است. فردگرایی خرده‌بورژوائی در برابر جمع‌گرایی پرولتاریا سرسختانه ایستاده و هرتشکلی برای گرم کردن دکان سیاسی خود در تلاش است. انگار که هیچ حقیقتی به مثابه تجربه و جمع‌بندی و تئوری موجود نبوده و باید سیاست "روز از نو، روزی از نو" را پیش برد!! در حالی که نفی دیالکتیکی این فرقه‌ها به منظور تشکیل سازمانی واحد باید به‌طور فوری در دستور کار همه‌ی آنها قرار گیرد.

ت - بیگانه ماندن بخش قابل ملاحظه‌ای از فرقه‌های کمونیستی از خطر رویزیونیسم کهن، مدرن و پُست مدرن که چون خوره‌ای این جنبش را از درون جویده و فاسد می‌کند. این بی‌گانه‌گی باعث شده است تا مبارزه با رویزیونیسم به فراموشی سپرده شود. گوئی که فروپاشی کشورهای سوسیالیستی صرفا ناشی از سیاست حاکمان این کشورها بوده و بورژوازی و خرده بورژوازی در تخریب جنبش کمونیستی دست نداشته و خطری از درون متوجه آنها نبوده است!!

ث - عدم پیوند فشرده‌ی جنبش کمونیستی با جنبش کارگری و توده‌ای، که باعث می‌شود دیدگاه فرقه‌های کمونیستی در عمل به‌آزمایش در نیاید و توسط توده‌های مبارز کارگر و زحمت کش مورد امتحان قرار نگیرد و این جنبش نتواند خود را در کوران مبارزه‌ی طبقاتی آبدیده کند.

پس اگر به راستی مایل هستیم پرچمدار امروزین آموزش‌های انقلاب اکتبر باشیم، هیچ امری مهم‌تر از این نیست که کمونیست‌هایی که به تکامل تئوری کمونیسم اعتقاد داشته، به تجارب ۱۶۰ سال اخیر آن احترام گذاشته و بادیدی نقادانه و نه نفی‌گرایانه خود را پاس‌دار این جنبش جهانی آگاه طبقه‌ی کارگر می‌دانند، حول پلاتفرمی واحد متحد شوند که در یک کلام عبارت است از :

وحدت روی اصول کمونیسم علمی و نکات اساسی برنامه و تاکتیک !

۲۳ مهرماه ۱۳۸۶ - ک. ابراهیم





نقش مارکسیسم ... بقیه از صفحه آخر

از یک مبارزه‌ی حاد سیاسی، مقررات و شرایط عضویت در حزب دست‌خوش تحول قرار گرفته و به تجار و صاحبان کارگاه‌ها و بنگاه‌های کسب و کار نیز حق عضویت در حزب داده شد. یعنی به همان شیوه و شرایطی که یک کارگر و یا یک کشاورز در آمریکا می‌تواند به عضویت "حزب دموکرات" و "حزب جمهوری خواه" در آید، در چین کنونی نیز یک سرمایه‌دار می‌تواند به عضویت حزب کمونیست چین در آید. از این نظر، به عقیده نگارنده، حزب کمونیست چین در تاریخ صد و شصت ساله‌ی جنبش کمونیستی جهانی (از سال انتشار "مانیفست کمونیست" در ۱۸۴۸ تا کنون) یک پدیده‌ی ساختاری بی‌نظیر و بی‌همتا می‌باشد. در اینجا باید خاطر نشان ساخت که اقلاب بیست و چند سال، پیش از قبول عضویت سرمایه‌داران چینی به حزب کمونیست، تعداد قابل توجهی از رهبران حزب به طور مستقیم و غیر مستقیم تدریجاً در آغاز دهه‌ی ۱۹۹۰ به تجار و سرمایه‌داران صاحب نفوذ و قدرت تبدیل شده بودند. به غیر از حق مالکیت خصوصی که در کنگره خلق سرتاسری چین در شانزده مارس سال ۲۰۰۷ و حق عضویت سرمایه‌داران در حزب کمونیست چین که در سال ۲۰۰۵ به تصویب رسیدند، یک مساله‌ی مهم دیگری نیز بین استادان دانشگاه‌ها، فعالین درون حزب و تحلیل‌گران در کنفرانس‌ها و تجمعات دیگر به بحث گذاشته می‌شود که به نظر خیلی از مارکسیست‌های جهان (که پروسه چرخش و یا دگرپرسی در چین از نظام سوسیالیستی به نظام سرمایه‌داری را در سه دهه گذشته مورد پژوهش و مذاقه قرار داده‌اند) از اهمیت بزرگتری برخوردار است، پروسه انباشت سرمایه خصوصی و تاریخ رشد آن در چین کنونی است.

پروسه انباشت سرمایه‌ی خصوصی

با این‌که گذار چین به سرمایه‌داری کاملاً با روندی که در روسیه طی شد تفاوت آشکاری داشت ولی نتیجه یکی بود. زیرا هر دو این کشورها به خاطر پیروی از منطق حرکت سرمایه (انباشت سرمایه) بالاخره دچار یک دگرپرسی و "مسخ" شده و نقش و اهمیت خود را به عنوان بدیل‌های نوین اجتماعی - سیاسی در مقابل نظام جهانی سرمایه از دست دادند. بررسی پروسه‌ی فلاکت بار و ضروری انباشت برای تبدیل چین به یک کشور سرمایه‌داری، شایان توجه است. از یک سو طبقه‌ی حاکم با استفاده از وجود دستگاه عظیمی (حزب) توانست با محروم کردن کارگران از شغل، مسکن و خدمات درمانی آنها را عملاً به

دیسپلین بازار وابسته سازد. این وضع موقعیت کارگران را در چین که امروز تعدادشان به ۴۰۰ میلیون نفر می‌رسد، در مقام مقایسه، مشقت بار تر از وضع کارگران انگلستان در بحبوحه‌ی گسترش سرمایه‌داری صنعتی (که به نحو گویائی در آثار ادبی چارلز دیکنز در اواسط قرن نوزدهم منعکس است) ساخته‌است. از سوی دیگر، رهبری حزب و دولت چین می‌خواهد نه تنها سود، بلکه مالکیت وسایل تولید را نیز (که هنوز هم به طور زیادی در اختیار دولت است) خصوصی سازد. سال‌ها است که خیلی از کادرهای رهبری حزبی - دولتی با گرفتن قرضه از دولت مستقیماً در بازار مشغول فعالیت شده و از همان آغاز کار به پیروی از منطق حرکت سرمایه (انباشت) به تراج و استثمار کار و زحمت کارگران می‌پردازند. هجوم کادرهای برجسته‌ی حزبی به بازار "آزاد" و خصوصی سازی از زمان قدرتی دن سیائوپین در اواسط دهه‌ی ۱۹۸۰ توسط خود دن و بعضی از اعضای خانواده اش شروع گشت. به پیروی از دن و دیگر رهبران عالی رتبه حزب در سال‌های ۱۹۸۰، "خان‌های راهزن" که در واقع کادرهای برجسته و فعال حزب بودند، با ورود خود به اقتصاد بازاری، چین را در کمتر از یک دهه در اقیانوسی از فساد، احتکار، ارتشاء، دزدی، رشوه خواری و تجارت "برده داری سکس" فرو برده و بدین‌وسیله به انباشت وسیعی از ثروت‌های خصوصی و شخصی توفیق یافتند. طبق گزارش پژوهش‌گران آمریکایی و اروپائی که ضرورتاً مارکسیست و یا سمپات مارکسیست‌ها نبودند) کشوری که در آنجا به تدریج شکاف بین فقر و ثروت به ویژه در گستره‌های آموزش و پرورش، مسکن و بهداشت به طور قابل ملاحظه‌ای در سال‌های ۱۹۶۰ - ۱۹۷۵ تعدیل یافته بود، ناگهان با نابرابری‌های شدیدی روبه‌رو گشت. در این راستا، کادرهای فوق‌الذکر حزبی (یعنی اولین سرمایه‌داران چین معاصر) اصلی‌ترین مؤسسات و کارخانه‌های بزرگ را خصوصی ساخته و پایه‌های اصلی طبقه‌ی سرمایه‌دار را که عمدتاً خصلت گانگستری داشت، بنا نهادند. در واقع ۱۸ سال پیش در ماه ژوئن ۱۹۸۹ این "فساد اداری" و استثمار کارگران بود که بیشتر از هر علتی تظاهرات وسیع در میدان "تین آن من" را در پکن موجب شد. نارضایتی و خشم مردم به ویژه کارگران و دهقانان، نسبت به روند فساد اداری که از ضروریات انباشت سرمایه و خصوصی سازی است، امروزه

مخالفین وضع و تصویب قانون حق مالکیت خصوصی معتقدند که قبول آن قدمی دیگر به سوی دوری از نظام سوسیالیستی است. این مخالفین تأکید می‌ورزند که تصویب و قبول حق مالکیت خصوصی و ارتقاء آن به سطح حق مالکیت عمومی، نقش کلیدی دولت را در اداره نهادهای تجاری و تولیدی به زیر سؤال خواهد برد. مضافاً مخالفین می‌گویند که این قانون جدید به طور بالقوه مالکیت کارگاه‌های تولیدی و کارخانجات را که در دهه‌های گذشته از طریق فساد و ارتشاء توسط افراد خصوصی سازی شده‌اند، از نظر قانونی تأمین خواهد ساخت. به عقیده اینان، پروسه‌ی خصوصی سازی از طریق ارتشاء اگر به خاطر این قانون جدید ادامه یابد، به استثمار کار که هم اکنون در کارگاه‌های خصوصی رواج دارد، مشروعیت خواهد داد. شایان توجه است که هم مخالفین و هم موافقین این قانون برای اثبات نظرگاه‌های خود و اقتناع دیگران از متون مارکس و مارکسیسم استفاده می‌کنند. در اکثر کنفرانس‌ها، زبان و گفتمان بحث و تفحص "مارکسیسم دولتی" است. علیرغم دگرپرسی عظیمی که اقتصاد و سیستم اجتماعی چین در سی سال گذشته به خود دیده و در آنجا مناسبات سرمایه‌داری و پروسه‌ی کالاسازی جنبه حاکم پیدا کرده است، هنوز هم یک نوع مارکسیسم "دولتی" و یا "رسمی" زبان بحث‌ها به ویژه در گستره‌ی مسائل و مطالب اقتصادی و ایدئولوژی دولت وقت محسوب شده و مورد استفاده قرار می‌گیرد. جالب این‌جا است که طرفین در این بحث‌ها از اندیشه‌ها و تئوری‌های نئوکلاسیک اقتصادی سرمایه‌داری نیز استفاده کرده و به آنها اهمیت و مقام متفوقی را قائل می‌شوند. یک نکته مهم دیگر که به این بررسی در باره‌ی پیشینه‌ی تاریخی این بحث‌ها کمک می‌کند مربوط به ساختار طبقاتی چین کنونی و رابطه آن با حزب کمونیست چین است. از زمان تأسیس حزب در ۱۹۲۱ تا سال‌های اخیر، عضویت در آن برای کارگران، دهقانان و روشن‌فکران باز بود. گسترش شدید تجارت و کسب کار و تأسیس کارگاه‌ها و کارخانه‌های خصوصی که به تدریج در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ آغاز گشته و در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ به اوج خود رسید، شرایط را برای شکل‌گیری و رشد طبقه‌ی سرمایه‌دار بومی به وجود آورد. این سرمایه‌داران که ناگهان صاحب ثروت و بالطبع نفوذ قابل ملاحظه‌ای در جامعه شدند، حداقل از عضویت رسمی در حزب حاکم محروم بودند. ولی در عرض چند سال گذشته، بعد



حیطه‌ی استقرار عدالت اجتماعی و اقتصادی و تعدیل نابرابری‌ها در تاریخ معاصر بی نظیر بود، در سال‌های ۱۹۷۷ - ۱۹۸۰ به پایان عمر خود رسید. در سال‌های آخر دهه‌ی ۱۹۷۰ یک چرخش چشم‌گیری در حرکت حزب و دولت چین به وقوع پیوست که جامعه‌ی چین را از جاده‌ی "گذار پر پیچ و خم به سوسیالیسم" در آورده و به جاده "پر افتخار" ثروت اندوزی انداخت! دن شیائو پین در سال ۱۹۷۸ با اعلام این نکته که افراد می‌توانند "ثروت کسب کنند" چون "ثروت اندوزی افتخار آمیز است" (!) هم در تئوری و هم در عمل به چرخش تاریخی در نظام اقتصادی چین مشروعیت داد. او که بدون تردید رهبر بلامنازع و مقتدر حزب کمونیست حاکم در سال‌های ۱۹۷۸ - ۱۹۹۲ در چین بود، می‌دانست درب چه نوع "جعبه" و یا کوزه‌ی "اسرار آمیزی" را باز کرده است. ولی او با احتیاط رؤسای کمونیست را در مقامات دولتی و حزبی از ساخت. منظور دن این بود که اعضای رسمی حزب کمونیست نمی‌توانند به سرمایه داران تبدیل گردند. دن نیز مثل گورباچف معتقد بود که از طریق رفرم و ایجاد "سوسیالیسم بازاری" می‌تواند در چین بدون سرمایه داران به ایجاد نوعی "سرمایه داری با برنامه" در خدمت سوسیالیسم موفق گردد. ولی آنچه که اتفاق افتاد این بود که "سوسیالیسم" یا به وجه آشکار "مارکسیسم دولتی" در خدمت توسعه و رشد سرمایه داری در چین کنونی قرار گرفت. بررسی رفرم‌های بازاری و پروسه‌ی خصوصی سازی در چین نشان می‌دهد که دن و جانشینان او هیچ‌وقت موفق نشدند که پروسه‌ی انباشت سرمایه را از طریق "بازسازی سوسیالیستی" تحت کنترل حزب کمونیست قرار دهند. هر یک از مراحل سه گانه رفرم، تضادها و تلاطمات خود را که خارج از کنترل حزب بودند، به وجود آوردند. برای حل یک یک این معضلات، رهبری حزب مجبور شد که به گسترش بیشتر قدرت بازار تن دردهد. در این راستا تمامی رفرم‌های بازاری، منتج به اقتدار بیشتر اقتصاد سیاسی سرمایه داری گشت. در نتیجه، به‌جای این‌که "از سرمایه داری استفاده کنیم که ساختار سوسیالیسم را بنا سازیم" در واقعیت منطق حرکت سرمایه "از سوسیالیسم برای ساختن سرمایه داری" در چین استفاده کرده و بهره برد.

مهر ۱۳۸۶ - ر.نادر



مرحله‌ی اول گذار به سرمایه داری در چین به اندازه‌ی مرحله گذار به سرمایه داری در روسیه دردناک و هولناک نبوده زیرا با ادامه‌ی حفظ مالکیت دولتی، پروسه‌ی انباشت اولیه‌ی سرمایه چند صباحی به تأخیر افتاد. به عقیده‌ی هری مگداف این نکته از جهاتی با دوره‌ی نزدیک به سی ساله‌ی رهبری مائو (۱۹۴۹ - ۱۹۷۶)، که در طول آن حزب کمونیست تلاش کرد که گذار به سوسیالیسم به وقوع بپیوندد، رابطه دارد. این واقعیتی است انکارناپذیر که گذار یک جامعه‌ی عقب افتاده‌ی پیرامونی به سوسیالیسم پر از تضادها و راه‌های پر پیچ و خم می‌باشد. در این دوره‌ی گذار، به مدت زمان زیادی احتیاج است که سوسیالیست‌ها در درجه‌ی اول، نیروهای تولیدی موجود را به کارگاه‌ها و واحدهای تحت کنترل کارگران و دهقانان تبدیل نموده و سپس در قدم‌های دوم نیروهای تولیدی نوینی را برای برآوردن احتیاجات اساسی کل جمعیت ایجاد کرده و بالاخره در قدم‌های بعدی یک رویای سیاسی - قانونی و فرهنگی بر پایه تعاونی‌های مشترک المنافع را در جامعه بنانند. این قدم‌های مهم در سی سال اول بعد از انقلاب در چین برداشته شد. در این سی سال در چین سرمایه داران و مالکیت خصوصی به تدریج از بین رفتند و صنایع در کل و زمین عمدتاً تحت مالکیت دولت قرار گرفتند. کارگران وابسته به واحد‌های تولیدی خود شدند و حق کار پیدا کردند. مضافاً فرزندان کارگران و دهقانان حق مسکن، بهداشت و خدمات درمانی کسب کردند و آموزش و پرورش آزاد، اجباری و رایگان گشت. در این دوره روال و روند حاکم تلاش در جهت ایجاد برابری در گستره‌ی های اقتصادی و اجتماعی و تأمین احتیاجات عمومی و اصلی مردم بود. در اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰، چین از نظر درجه‌ی برابری در توزیع درآمد و تأمین احتیاجات مبرم مردم، بی‌همتا محسوب می‌شد. این وضع را در چین آن دوره به نام "کاسه‌ی آهنین برنج" می‌خواندند. هر کسی یک نوع لباس آبی پوشیده و کم و بیش همه به طور نسبتاً مساوی فقیر بودند. ولی در آن دوره به ویژه در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ از قحطی، فقر، گرسنگی، پی‌خامانی و فحشاء خبری نبود و مردم در کل احساس امنیت اقتصادی و اجتماعی می‌کردند. درست است که بخشی از کادرهای حزب کمونیست از نعمات سیستم و خدمات دولتی بیشتر از دیگران استفاده می‌کردند، ولی هیچ‌کس صاحب وسایل تولید، زمین و غیره نبود. به هر رو این دوره‌ی نزدیک به سی سال که به عقیده‌ی چین شناسان در

چندین برابر گشته است. در مقام مقایسه با روسیه، در گذار چین به سرمایه داری و پروسه‌ی انباشت در آن، دو تفاوت اساسی را می‌توان تشخیص داد: یکم این که چینی‌های حاکم در حزب و دولت از سال ۱۹۷۸ به این طرف، کمون‌های روستائی را به شکرانه‌ی کارائی و قدرقدرتی حزب در چین منحل ساخته و بخش بزرگی از کشاورزی را خصوصی کردند. در صورتی که در روسیه هنوز هم بخش قابل توجهی از تولیدات کشاورزی توسط تعاونی‌های بزرگ دولتی اداره می‌گردد و تعداد خصوصی سازی‌ها در این بخش در دوره دوم زمامداری ولادیمیر پوتین به مقدار قابل توجهی کاهش یافته است. دوم در روسیه، سرمایه داران دولتی به سرعت بخش‌های بزرگی از صنایع را که در دست دولت بود، از راه‌های غیر قانونی خصوصی ساختند. در چین هنوز بعد از بیست سال گذار چشم‌گیر و مشخص به سرمایه داری، مالکیت دولتی تا اندازه‌ی قابل توجهی به جای خود باقی است. در کنار این نوع مالکیت، مقامات حزبی - دولتی هم زمان اقتصاد خصوصی و نیمه خصوصی را که از نظر مالی شدیداً به منابع و بازارهای خارجی به ویژه آمریکا و از نظر اقتصادی کاملاً رو به صدور دارد، ایجاد کردند. این نوع تغییر در اقتصاد را بعضی ناظران "وابسته سازی" و یا "صدور مدار" تعریف می‌کنند. این نوع اقتصاد در مناطق مخصوص اقتصادی قرار گرفته و از سال ۱۹۸۲ به این سو تعدادش افزایش یافته است. این نوع "مناطق" فقط برای بازار و بر اساس "تقاضای" بازار عرضه (تولید) می‌کنند و در مقایسه با صنایعی که هنوز با مقررات دولتی اداره می‌شوند کاملاً "ازاد" و بدون دخالت دولت عمل می‌کنند. در نتیجه بر خلاف روسیه‌ی پوتین، در چین ما شاهد ظهور یک اقتصاد در داخل اقتصاد دیگر هستیم. این که چینی‌ها موفق شدند که این نوع اقتصاد سرمایه داری را در کشوری بزرگ که هنوز توسط یک حزب کمونیست اداره می‌شود، به وجود آورند به خاطر وجود منابع مالی بندر هنگ کنگ و کشورهای سرمایه داری پیشرفته و به ویژه آمریکا می‌باشد. این کشورها بعد از نیمه‌ی اول ۱۹۸۰ بلافاصله شروع به سرمایه گذاری در چین کردند. این‌جا هم دوباره شاهد هستیم که بر خلاف روسیه، سرمایه گذاری خارجی عموماً منابع مالی رشد اقتصادی سرمایه داری چین را به خصوص در بخش خصوصی تأمین کرد. بدین جهت شرایط در



سیا... بقیه از صفحه آخر

که در طول جنگ کشیده بودند، نه تنها دارای تمایلات ضد سرمایه داری و به ویژه در اروپا بودند، بلکه خواهان فعالیت در سازمانهای رهایی بخش ملی، احزاب سوسیالیستی و کمونیستی و اتحادیه های کارگری نیز بودند. اکثر روشن فکران اروپایی در سالهای ۱۹۴۷-۱۹۵۶ شدیداً نسبت به سیاست های هژمونی طلبانه ای آمریکا که تحت نام مبارزه علیه "کمونیسم بین المللی" و "خطر سرخ" از طریق اشاعه ای تئوری "پاکس آمریکانا" (برقراری صلح و صفا، آزادی و رفاه توسط آمریکا) در کشورهای جهان، به ویژه در اروپای غربی اعمال می شد، حساسیت پیدا کرده و عمیقاً مخالفت خود را ابراز می کردند.

سازمان "سیا" برای این که با این روند به مبارزه برخیزد، دو راه مشخص در ارتباط با روشن فکران ضد نظام در اروپا را برگزید. یکم این که سازمان "سیا" بخشی از نویسندگان معروف را تشویق کرد که به سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی حمله کرده و یا این که اگر در گذشته از شوروی، استالین و سوسیالیسم حمایت کرده بودند، اظهار ندامت کنند. درست زمانی که در خود آمریکا سناتور مک کارتی و حامیانش در درون هیئت حاکمه ای آمریکا هنرمندان و نویسندگان مترقی و سوسیالیست را در هالیوود مورد تهاجم قرار دادند، در اروپا نویسندگان معروفی چون آرتور کستلر و آندره ژید را با تهدید و تطمیع، تشویق کردند که "گناهان" خود را که بیشتر به تزه های توبه نامه شباهت داشت، منتشر سازند.

در اشاعه ای فرهنگ ضد برابری، ضد کمونیستی و ضد "کنفرانس باندونگ" و در حمایت و قدر دانی از این نویسندگان و هنرمندان، سازمان "سیا" در نیمه ای اول دهه ای ۱۹۵۰، کنگره ها و کنفرانس های متعددی را در شهرهای برلین غربی، پاریس، لندن، میلان و ... بر پا کرده و از مشاهیر ضد شوروی معروفی چون اسایاه برلین، دانیل بل و جیلو میلوش دعوت کرد که در این گرد همایی ها از فرهنگ "جهان آزاد" و ارزشهای حاکمه در کشورهای صنعتی غربی دفاع کرده و به کمونیسم و دیگر اندیشه های برابر طلبی و رهایی بخش که بین جوانان روشن فکر و تحصیل کرده شیوع یافته بودند، بتازند. همان طور که در صفحات پیشین اشاره شد، هیچ یک از این هنرمندان و نویسندگان به تجاوزات و جنایاتی که کشورهای امپریالیستی در کشورهای جهان سوم (آمریکا در کره، فرانسه در ویتنام و

الجزیره، هلند در اندونزی، انگلستان در مالایا و کنیا و) مرتکب می شدند، در مقالاتی که در نشریات متعددی منتشر می کردند، اشاره ای نمی نمودند و یا وقوع آن ها را مورد توجیه قرار می دادند. وقتی از سیدنی هووک و همکارانش سؤال شد که شما چرا در سخنرانیها و نوشته ها یتان نسبت به جنایاتی که دولت آمریکا هر روز علیه سياهان در سراسر آمریکا مرتکب می شود، اشاره نمی کنید؟ او در جواب گفت صحبت در مورد این مسایل فرصت خواهد داد که کمونیست ها از این اوضاع سوء استفاده برده و در نتیجه به گسترش نفوذ "کمونیسم" شدت بخشند. ولی واقعیت این بود که در آن زمان سیدنی هووک و مجله اش "پارتیزان" توسط "سیا" حمایت مالی می شدند. این مجله نیز مثل دیگر نشریات ضد کمونیستی در آن دوره هیچ خریداری نداشت. خود "سیا" هزاران نسخه از شماره های مختلف این مجلات را خریداری کرده و سپس به صورت رایگان و از طریق پست در اختیار مردم و به ویژه دانشجویان و استادان، قرار می داد. دوم این که سازمان "سیا"، با برگزاری کنسرت های موسیقی، تئاتر، باله، سمفونی و موسیقی جاز برنامه می ریخت تا احساسات ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری رایج در بین دانشجویان و روشن فکران را در کشورهای مختلف و به ویژه در اروپا، خنثا کند. با برگزاری این نوع برنامه های هنری "سیا" قصد داشت که با ایجاد "هژمونی فرهنگی"، جلو انتقاد از سیاست های اقتصادی، سیاسی و میلیتاریستی دولت های آمریکا را به طور موثری بگیرد. براساس این برنامه ها، سازمان "سیا" می خواست به طور مستقیم و غیر مستقیم و با استفاده از محبوبیت آوازه خوانان سياه پوست آمریکائی مثل لویی آرمسترانگ و ماریان اندرسون، خشونت و نفرت اروپاییان و به ویژه روشن فکران را نسبت به سیاست های نژادپرستانه ای دولت آمریکا در داخل آمریکا و سیاست های امپریالیستی آن در جهان سوم، خنثی سازد. والا اگر روشن فکران و هنرمندان سياه پوست در مقابل سازمان "سیا" ایستادگی و مقاومت نشان می دادند و یا به سیاست های "جنگ سرد" حاکمین در آثار خود انتقاد می کردند، "سیا" دست به کار می شد که آنان را به اصطلاح "غیرقانونی" ساخته و از طریق "ترور شخصیت" از اعتبار و نفوذ آنها بکاهد. از بهترین نمونه های این نوع هنرمندان شجاع و با شهامت پال روبسون هنرپیشه اپرا، تئاتر و سینمای آمریکا در دهه های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ بود که در سازمان سیا (تحت رهبری آلن دالس) و وزارت امور خارجه آمریکا (تحت رهبری جان فوستر

دالس، برادر آلن دالس) او را به خاطر این که حاضر نشد از دولت شوروی انتقاد کند، ممنوع الخروج اعلام کرد و گذرنامه او را که در آن زمان نهایت در کشورهای اروپا و شوروی محبوب بود، باطل ساخت. ریچارد رایت نویسنده نوول معروف "فرزند بومی" نیز به خاطر انتقاد از سیاست های نژاد پرستانه ای دولت آمریکا، مورد غضب اولیای امور قرار گرفته و آثارش تا مدت ها یعنی تا آغاز دهه ای ۱۹۶۰ و اوج گیری جنبش فراگیر حقوق مدنی، چاپ نشد. جیمی بالدوین نویسنده ای سياه پوست نیز به قدری مورد اذیت و آزار دستگاههای دولتی قرار گرفت که به طور داوطلبانه آمریکا را ترک کرده و سالها در ترکیه به زندگی خود ادامه داد. بدون تردید، آزار و اذیت و ظلم و ستم توسط "سیا" و دیگر نهادهای پلیسی - امنیتی در آمریکا فقط محدود به هنرمندان سياه پوست نمی شد.

در دوره ای اوج گیری مک کارتیسم در آمریکا، "سیا" طی یک رشته فعالیت های هنری و فرهنگی و با حمایت از هنرمندان و روشن فکران طرفدار نظام، تهاجم فرهنگی وسیعی را علیه هنرمندان و نویسندگان مترقی، برابری طلب و ضد نظام تدارک دید. در همان دوره، "سیا" با همکاری دیگر نهادهای امنیتی به ویژه اف-بی-آی (دفتر فدرال تحقیقات)، لیستی که بعدها به اسم "لیست سیاه" (Black list) معروف گشت، تهیه کرد که در آن فهرست اسامی هنرپیشه گان، کارگردانان، فیلمنامه نویسان و ... که دارای اندیشه های "مضر"، "ضد آمریکایی" و "اشتراکی" بودند، معرفی کرده و آن را در اختیار کمیته های مربوط "کنگره ای آمریکا" تحت رهبری سناتور مک کارتی و همکارانش نظیر ریچارد نیکسون، قرار داد. این کمیته تحت عنوان مبارزه علیه "کمونیسم بین المللی"، گسترش "خط سرخ" و "چین برباد رفته" (loss of China) صدها تن از هنرمندان، بازیگران، کارگردانان و فیلمنامه نویس ها را طی برنامه های متعدد نشست ها و بازپرسی های درون کنگره ای که عملاً به "تفتیش عقاید" (انکیزیسیون قرون وسطا) شباهت داشتند، وادار به بازتشنه گی، تبعید، عزلت و خانه نشینی و اخراج از محل کار خود کرده و زندگی را براکثر آنان مشقت بار و طاقت فرسا ساختند. این تفتیش عقاید و تهاجمات به قدری عرصه را بر بعضی از هنرمندان و نویسندگان تنگ کرد که مجبور به ترک وطن گشتند. چارلز (چارلی) چاپلین در سال ۱۹۴۹ آمریکا را به عزم سوئیس ترک کرد و تا اوایل دهه ای ۱۹۷۰ به آمریکا

آن هم به عنوان توریست، برگشت.

برتولد برشت (شاعر و نمایشنامه



جنگ سرد"، این است که روشن‌فکران را در سراسر جهان به‌نجوی از انحاء قانع سازد که درگیری جدی ضد امپریالیستی، با خلق آثار اصیل هنری نا‌سازگار بوده و نمی‌تواند "از نظر علمی" اعتبار داشته باشد. ولی به قول امیری باراکا (رلروی جونس) مارکسیست و شاعر معروف سیاه پوست آمریکایی، مبارزات بشریت زحمت‌کش در گستره‌های گوناگون، منجمله در کارزار ضد جنگ، ضد نژاد پرستی، ضد تخریب محیط زیست و ضد تبعیض علیه زنان، بدون تخصص و درگیری جدی با پدیده‌ی امپریالیسم و تبعات آن، منجمله میلیتاریسم شبکه‌های نظامی و تکنولوژی، در دراز مدت بی‌ثمر مانده و مشکلی را حل نخواهد کرد. باید جرئت کرد و با درگیری ضد امپریالیستی، این "امپراتور" را لخت کرد. رهبران مبارزات کارزارهای ضد جنگ، ضد نژاد پرستی و ... در دوره‌ی اوج‌گیری جنبش‌های اجتماعی و سیاسی دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی قرن گذشته، با جسارت تاریخی که از خود بروز دادند، موفق شدند که بحث فراگیری را درباره‌ی پدیده‌ی امپریالیسم به درون کارگاه‌ها، کارخانه‌ها و دانشگاه‌ها در کشورهای جهان به‌ویژه در آمریکا و اروپا ببرند. اما به‌علی‌که بحث در مورد آنها از حوصله‌ی این نوشته خارج است، آنها نتوانستند به‌سر منزل مقصود خود رسیده و از امپریالیسم خلع‌ید کرده و یا آن را مجبور به عقب‌نشینی استراتژیکی سازند. با این‌که ابر قدرت آمریکا با یک شکست قطعی در ویتنام روبه‌رو گشت، ولی جناح‌های مختلف کلان سرمایه‌داری با اتخاذ یک عقب‌نشینی تاکتیکی براساس یک "ارزیابی تالم بار" بعد از سال ۱۹۷۳ (سال آغاز بحران ساختاری سرمایه‌داری) خود را بعد از مسلح ساختن با نئولیبرالیسم "بازار آزاد" و تشدید حرکت و سیر سرمایه (گلوبالیزاسیون) برای تهاجم و یورش بزرگتری این دفعه در سطح جهانی، آماده ساختند.

در سال ۲۰۰۰، با روی کار آمدن نومحافظه‌کاران که در واقع معماران اصلی فاز نئولیبرالیستی - گلوبالیزاسیون سرمایه محسوب می‌شوند، هئیت حاکمه‌ی آمریکا که خود را بعد از فروپاشی شوروی و "بلوک شرق" تنها ابر قدرت نظامی "بلامنازع" در جهان محسوب می‌دارد، یورش اقتصادی و نظامی خود را به شکرانه‌ی واقع مرموز یازده سپتامبر ۲۰۰۱ علیه کشورهای خاورمیانه‌ی "جدید" آغاز کرد.

ن. ناظمی - شهریور ۱۳۸۶

بگیر سازمان "سیا" بودند، اشاره کردیم. در اینجا به‌اهم هنرمندانی که در دوره‌ی "جنگ سرد" در خدمت نظام قرار گرفته و یاران و همکاران خود را لو دادند، اشاره می‌کنیم:

- سیسیل بی دومیل (صاحب و تهیه‌کننده‌ی کمپانی فیلم‌پردازی "پارامونت") که به‌خواست خود داوطلبانه با اف-بی-آی و سرکرده‌گان کمیته‌ی تفتیش عقاید همکاری می‌کرد.

- خوزه فرر (هنرپیشه‌ی معروف سینما) که به‌خاطر پول و زنده‌گی پر از جاه و جلال، به‌سوی همکاری با سازمان‌های امنیتی علیه رفقا هم‌کارانش کشیده شد.

- آدولف مینجو (هنرپیشه‌ی معروف سینما) - الیاکازان کارگردان زبردستی که با کارگردانی فیلم "اتوبوسی بنام هوس" محبوبیت فوق‌العاده‌ی بین روشن‌فکران مترقی بدست آورد، ولی بعدها تحت فشار اعضای کمیته‌ی بررسی فعالیت‌های ضد آمریکایی، با کارگردانی فیلم معروف "دربار انداز" که شباهتی به یک توبه‌نامه‌ی غیررسمی و غیرمستقیم دارد، ضدیت خود را با اندیشه‌های برابری طلبی و مبارزات متشکل کارگری، از یک سو و عبودیت‌خود را به هئیت حاکمه آمریکا اعلام کرد و از سوی دیگر، کازان بعد از "لو دادن" همکاران هالیودی خود و معرفی آنان، مورد بی‌مهری و تنفر اکثر هنرمندان مترقی نسل بعد قرار گرفت.

فعالیت‌های سازمان "سیا" در طول پنجاه و چهار سال دوره‌ی "جنگ سرد"، خسارات و تلفات بی‌شماری را در اکناف جهان منجمله در خود آمریکا به‌جا گذاشت. یکی از آثار شوم و فراگیر فعالیت‌های ضد کمونیستی، ضد برابری طلبی و ضد جنبش‌های رهایی بخش ملی و کارگری در دوره‌ی "جنگ سرد" که تا به حال به‌جا مانده و حتی امروز نیز دامن‌گیر بخش قابل توجهی از محافل روشن‌فکری و آکادمیک شده است، خودداری و پرهیز نسل‌های متعدد روشن‌فکران از بحث درباره‌ی "امپریالیسم" است. مسئله این نیست که روشن‌فکران معاصر موضع متعهدانه و مترقی درباره‌ی مسائل مختلف منجمله جنگ، فقر، محیط زیست، برابری و ... اتخاذ نمی‌کنند. مسئله این است که اکثریت روشن‌فکران هنرمند معتقدند که اگر هنرمندان و نویسندگان خواهان این هستند که آثارشان اعتبار هنری و فرهنگی و آکادمیکی کسب کند، مقولات سیاسی و اجتماعی ضد امپریالیستی نباید در آثار موسیقی، نقاشی، داستان، شعر و دیگر رشته‌های هنری آنان بیان گردند. هدف سازمان "سیا" در حیطه‌ی فرهنگی و گستره‌های هنری در دوره‌ی "جنگ سرد" قدیم این بود و هنوز هم شانزده سال بعد از پایان

نویس آلمانی) از آمریکا فرار کرد و تا آخر عمر از طرف وزارت امور خارجه‌ی آمریکا "ممنوع‌الورود" اعلام شده و حق برگشت به آمریکا را پیدا نکرد. فیلم معروف "همشهری کین" اثر جاویدان اورسون ولز نزدیک به ده سال حق نمایش نگرفت و خود اورسون ولز تا آخر عمر مورد اذیت و آزار قرار گرفته و مدت‌ها در شرایط بی‌کاری زیست. پابلونرودا، شاعر معروف شیلی، تحت فشار "سیا" از اخذ جایزه‌ی نوبل در سال ۱۹۶۴، محروم گشت. اکثر هنرمندان و نویسندگان دیگری در دوره جنگ سرد "قدیم"، به‌ویژه در دوره‌ی عروج مک کارتیسم از طرف دستگاه‌های امنیتی آمریکا در "لیست سیاه" و با "لیست ضربتی" قرار گرفته و یا مورد تهاجم "سیا" و "اف-بی-آی" قرار گرفتند، که عبارت بودند از:

- ادوارد دیمتریک (کارگردان فیلم (fare cross) - هاورد فاست (نویسنده نوول "اسپارتاکوس)- دالتون ترامبو (فیلم‌نامه‌نویس فیلم "اسپارتاکوس)- زیرو موستل (کم‌دین و بازیگر نقش پدر در فیلم ویولون زن پشت بام) - ژول داسن (کارگردان فیلم "یکشنبه‌ها هرگز") - لیل بین (نمایشنامه‌نویس سرشناس)-، آرتور میلر (نمایشنامه‌نویس و نویسنده کتاب "مرگ یک دست‌فروش") ، - جان گارفیلو (هنرپیشه‌ی اصلی فیلم "ما بیگانه‌گان بودیم") - رابرت میچم (هنرپیشه‌ی اصلی فیلم "رودخانه‌ی بدون بازگشت") ، - دنی کی (کم‌دین و بازیگر اصلی فیلم "زنده‌گی اسرارآمیز والتر میتی")، - استرلینگ هیدن (هنرپیشه‌ی فیلم "قتل").

در این دوره به‌غیر از هنرمندانی که بعد از شناسایی در "لیست سیاه" قرار گرفتند، هنرمندان زیادی نیز که تحت پی‌گرد قرار داشتند به کشورهای اروپا و کانادا و مکزیک فرار کردند. نزدیک به ۱۰ هزار هنرمند، هنرپیشه، فیلم‌نامه‌نویس، کارگردان و ... شغل خود را از دست داده و تعداد قابل توجهی از آنان صرفاً به خاطر رابطه‌ای که با هنرمندان ذکر شده در "لیست سیاه" داشتند، از استخدام محروم گشتند. شایان ذکر است که در این دوره که نزدیک به ۸ سال طول کشید و به دوره‌ی مک کارتیسم معروف گشت (۱۹۴۸-۱۹۵۶)، هنرمندان و نویسندگان و فیلسوفان صاحب نام و نفوذ در بین مردم نیز بودند که در خفا و حتی آشکارا با سازمان "سیا" همکاری کرده و در "لودادن" و تسلیم اسم و رسم یاران و همکارانشان به ماموران تفتیش عقاید کمیته‌های بررسی فعالیت‌ها ضد آمریکایی، شرکت داشتند. در صفحات پیشین به تعدادی از این روشن‌فکران فیلسوف در آمریکا و اروپا که عملاً حقوق



عمل کرد... بقیه از صفحه آخر
بزرگترین جنایت آمریکا نسل کشی
رادیوآکتیو است

۱۳ اکتبر ۲۰۰۷ :

بزرگترین جنایت آمریکا علیه بشریت، نسل کشی رادیوآکتیو به ویژه علیه کودکان عراق است که قربانیان بی‌گناه جنگ غیرقانونی ما از طریق اشغال و ضربیه اقتصادی می‌باشند. ما مسبب مرگ تعداد بی شماری از کودکان هستیم و نسلها طول خواهدکشید تا لکه‌ی ننگ خلاف کاری غیرقانونی و ضدبشری مان را پاک کنیم. آلن ال. رولاند

<http://blogs.salon.com/0002255/2007/10/12.html>

به طور روزمره تعداد بیش از ۵۰٪ مریضهای مبتلا به سرطان، کودکان زیر ۵ ساله اند، این رقم قبلا ۱۳ درصد بوده است. کودکان بیشتر از همه در معرض ابتلا به سرطان قرار می‌گیرند، زیرا آنها در مناطقی که شدیداً آلوده به اورانیوم تضعف شده هستند، به بازی می‌پردازند.

بزرگترین جنایت آمریکا علیه بشریت نسل کشی رادیوآکتیو است و خود را برای شوکه شدن آماده کنید، وقتی که شما تصاویر کودکان چلاق و بدشکل شده‌ی عراقی را می‌بینید، که قربانیان بی‌گناه یک جنگ غیرقانونی، اشغال و ضربیه اقتصادی عراق هستند.

<http://tinyurl.com/adoq2>

هیچ تخلیه سازی اورانیوم تضعیف شده صورت نگرفته است

آبل بالنت - Ito - استاد کمکی بیولوژی دانشگاه فربانکس آلاسکا و عضو ائتلاف صلح و عدالت فربانکس - ۲۱ ژانویه ۲۰۰۶
پزشکان عراقی و خارجی، و تعدادی از گزارشات جدید صحبت از تولد های ناقص و افزایش تعداد کودکان عراقی مبتلا به سرطان می‌کنند که از جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱ ۱۰ برابر شده و در حال افزایش سریع به ۳۰ برابر در مورد کودکان زیر ۵ سال است...

پنتاگون سلاح رادیوآکتیو را حداقل طی یک دهه و نیم در هم‌دستی با سه دولت برگزیده به کاخ سفید و اعضای جمهوری خواه و دموکرات کنگره، مورد استفاده قرار داده است. بین ۳۰۰ تا ۱۷۰۰ تن اورانیوم تضعیف شده در جنگ خلیج و جنگ کنونی در عراق مورد استفاده قرار گرفته است. این یعنی ۷۰ گرم اورانیوم تضعیف شده برای هر فرد عراقی که اگر آن را تنفس کرده و یا

خورده باشد، کافی برای کشته شدن تمامی عراقی‌ها است.

آیا این نسل کشی رادیوآکتیو نیست، به خصوص که نیروهای مادر مراکز مسکونی مثل بغداد و فلوجه از آن استفاده می‌کنند؟ اورانیوم تضعیف شده میلیاردها سال به حال رادیو آکتیو باقی می‌ماند تا تشعشعاتش به نیمه - زنده‌گی اش برسد. نتیجتا عراق سرزمین از دست رفته‌ای برای همیشه خواهد شد و اساسا غیر قابل سکونت برای انسانها. بعد از جنگ ۱۹۹۱ خلیج ۱ نفر از هر ۴ نفر، یا ۱۵۰ هزار نفر از سربازان دچار ناخوشی‌ای شدند که به "عوارض جنگ خلیج" معروف شد. بر اساس اطلاعات جسته و گریخته، خصوصیات اکثر این عوارض در رابطه با مسمومیت با فلزات سنگین بود. فرزندان سربازان قدیمی نیز ناقص زاده می‌شوند و به نقص ژنتیکی دچارند. پنتاگون خطر اورانیوم تضعیف شده و نقش آن را در بروز "عوارض جنگ خلیج" انکار می‌کند.

طبق یک گزارش مأموران سازمان جهانی بهداشت در کوسوو، اورانیوم را می‌توان در میان سنگها و خاک در سطح پائین رادیوآکتیو پیدا کرد. اورانیوم تضعیف شده از زباله‌های اورانیوم غنی شده برای نیروگاههای اتمی به دست آمده... و در صنعت اتمی، (مدیران) خوشحال می‌شوند که این زباله‌ها توسط نظامیان آمریکا مورد استفاده قرار گرفته و خرج آنها در دفن این زباله‌ها پائین بیاید... تنفس و یا خورده شدن خاکستر این اورانیوم صدمات جدی بر بدن وارد می‌سازد...

عکسهای متعددی از کودکان مبتلا به سرطان و نقص عضو ناشی از اورانیوم تضعیف شده در سال ۲۰۰۳ توسط دکتر جنان حسن منتشر شده که در این مقاله و در آدرس :

www.uruknet.de/?s1=1&p=37167&s2=14

می‌توان مشاهده کرد

نیروهای دفاعی اسرائیل زمینها را در

شرق اورشلیم از دست عربها درمی‌آورند

آکیوا الدار - مخبر روزنامه‌ی اسرائیلی‌ها آرتص

۹ اکتبر ۲۰۰۷ : نیروهای دفاعی اسرائیل اخیرا دستور سلب مالکیت ۱۰۰ دونام از زمینهای ۴ دهکده‌ی عربی (ابودیس، عرب الصحرا، نبی موسی و طالین الحمار) واقع بین شرق اورشلیم و ماله آدومین در ساحل غربی را دریافت داشته‌اند... به منظور اجرای طرح قبلی توسعه‌ی یهودی دایر بر ساختن ۳۵۰۰ آپارتمان و یک بانک

صنعتی.

فلسطینیها و جامعه‌ی جهانی و از جمله آمریکا... برپایه‌ی این که این راه سازی ساحل غربی را به دو بخش تقسیم می‌کند و اورشلیم شرقی را از ساحل غربی جدای سازد، مخالفت کرده بودند...

هالم رامون معاون نخست وزیر و وزیر مسئول مرز بین اسرائیل و ساحل غربی به هاآرتص گفت که در رابطه با سلب مالکیت این زمینها با او صحبتی نشده است.

(امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل همانند استعمارگران دیروزی که خاورمیانه را به دهها کشور تقسیم کردند، مشغول تقسیم بازهم بیشتر خاورمیانه اند تا بتوانند سلطه‌ی خود را در منطقه حفظ کنند. تصویب طرح تقسیم عراق به سه منطقه در کنگره‌ی آمریکا نمونه‌ی آشکاری است از دخالت آمریکا در تعیین سرنوشت ملتها و در صورت موفقیت در پیش بردن این نقشه، نوبت ایران و افغانستان نیز فراخواهد رسید! خلقهای منطقه در جلوگیری از این دخالت آشکار باید متحداً علیه نیروهای اشغال گر امپریالیستی - صهیونیستی به پا خیزند! هیئت تحریریه)

وزیر زندانها : ۶۰ هزار فلسطینی

در ۷ سال اخیر رپوده شده‌اند"

یکشنبه ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۷ :

وزیر زندانیان و زندانیان سابق فلسطین آماری را دیروز ارائه داد که نشان می‌دهد رپوده شدن فلسطینیان توسط ارتش اسرائیل بعد از آغاز انتفاضه مسجدالاقصی در ۷ سال پیش، افزایش قابل ملاحظه‌ای یافته است.

وی تاکید کرد که ارتش اسرائیل حدود ۶۰۰۰۰ نفر فلسطینی را دستگیر کرده است؛ حدود ۱۰۵۰۰ نفر از آنها هنوز در زندانهای اسرائیل هستند به اضافه‌ی ۵۴۳ نفر که قبل از انتفاضه اخیر دستگیر شده بودند...

طبق گزارشی که عابدالناصر فراونه رئیس بخش آمارو تحقیق در مورد زندانیان تهیه کرده، از شروع اشغال فلسطین در سال ۱۹۶۷، دستگیریها مربوط به بخش یا سنین ویژه‌ای نبوده، بلکه شامل کودکان، پیران و زنان شده، و بعضا شامل دستگیری کل یک خانواده، مریضها و زخمی‌ها نیز گشته است.

برخی از شهروندان از بیمارستانها و حتا آمبولانسهای اورژانس رپوده شده‌اند. حتا وزیران و قانون‌گذاران دستگیر شده‌اند.

گزارش روشن می‌کند که نیروهای اسرائیلی به یک نوع سیاست دستگیری قانع نشده و روشهای مختلفی را از طریق

نیروهای مخفی و محلی خود انجام



به مناسبت ۱۰ اکتبر روز جهانی علیه حکم اعدام

از ۵ سال پیش، دهم اکتبر، روز جهانی مبارزه علیه اعدام نام گرفته است. هم اکنون در جهان در ۱۳۰ کشور به اعدام دست نمی زنند. ولی در ۶۲ کشور مجازات اعدام صورت می گیرد.

ایران یکی از کشورهای است که نه تنها اعدام در آن لغونشده، بلکه از جمله معبودکشورهائی است که بیشترین اعدام در آن صورت می گیرد. به طوری که در سال گذشته بیش از ۲۰۰ نفر اعدام شده اند که حدود ۵۰٪ افزایش نسبت به سال قبل را نشان می دهد. هم اکنون نیز رژیم سبعمانه به اعدام زندانیان سیاسی و غیرسیاسی با ولعی بی مانند مشغول است و جوانانی که خود قربانی این نظام فاسد و خونخوار هستند به میدانهای اعدام فرستاده می شوند. این سنگدلان حاکم هنوز کوچکترین درسی از زندهگی هزاران ساله‌ی جوامع طبقاتی نگرفته اند که با اعدام نمی توان مفاصد جامعه را برطرف نمود، مفاصدی که زائیده‌ی نظام طبقاتی ناعادلانه‌ی حاکم، می باشند.

دربانی‌های که بخشی از زندانیان سیاسی در آستانه‌ی روز جهانی علیه اعدام دادند، از جمله می خوانیم:

این پدیده‌ی شوم و ضدانسانی که روزانه در شهرهای مختلف میهنمان به شیوه‌ی جنون آمیزی جان انسانها را می گیرند، این صحنه‌های زجرآوری که تقریباً روزانه در نقاط مختلف کشورمان به اجرا درمی آید، آن هم به صورتی دسته جمعی که گاه‌آمار آن تا ۳۰ نفر در روز می رسد و... به صحنه‌های تلویزیون هم کشیده شده تا کودکان خردسال هم به عمد شاهد جان دادن این قربانیان باشند... باهدف ایجاد رعب و وحشت است... لذا ما جمعی از زندانیان سیاسی محبوس در زندانهای مختلف ایران تصمیم به اعتراض علیه این موج اعدامها و سرکوبها در شهرهای مختلف گرفتیم...

تنها وسیله‌ی اعتراض ما نسبت

به این جنایات رژیم اعتصاب غذا

نظامیان کشته شده در جنگ تجاوزکارانه در عراق ۷۳۸۴۶ نفر و زخمی‌ها و معلولین ۱۶۲۰۹۰۶ نفر است که به مراتب بیشتر از جنگ ویتنام است.

از این تعداد ۱۷۸۴۷ نفر در جریان عملیات و ۵۵۹۹۹ نفر در خارج از عملیات نظامی کشته شده اند. تعداد سربازان مبتلا به امراض ناشناخته ۱۴۸۷۴ نفر، معلولین جنگی ۴۰۷۹۱۱ نفر و غیرجنگی ۱۲۱۲۹۹۵ نفرند.

ادعای ۳۷۷۷ نفر کشته شده در ۹ ژوئیه ۲۰۰۷ به خاطر حذف رقم ۷۳ هزار نفر است که بیشتر از جنگ ویتنام با ۵۵۰۰۰ نفر کشته، می باشد!

۱۸۲۰ تن اورانیوم تضعیف شده در عراق به کار رفته است. در بمب هیروشیما ۶۴ کیلوگرم اورانیوم مصرف شده بود که در عراق ۱۴ هزار برابر آن مصرف شده است....

برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: www1.va.gov/rac-gwvi/docs/GWVIS-May2007.pdf

جنبش کارگری... بقیه از صفحه ۲۱

خود و به کمک کارگران و زحمت کشان جهان امید داشته و دل ببندیم و نه به مستی کشورهای امپریالیست جانی و زورگو که هیچ گونه حقی برای استقلال و آزادی ملل جهان قائل نبوده و برای تحقق کامل جهان خواری، حاضر به هرگونه جنایتی هستند. تکیه به امپریالیستها و مرتجعین برای براندازی رژیم، خیانت به منافع آئی و آئی اکثریت عظیم مردم یعنی کارگران و زحمت کشان می باشد.

پیروزی مبارزات حق طلبانه‌ی کارگران شرکت نی شکر هفت تپه!
برای برچیدن نظام سرمایه داری متکی بر مذهب، متشکل شویم!
برای بریدن دست تجاوزکار امپریالیسم از خاورمیانه متحد شویم!

حزب رنجبران ایران - ۱۱ مهر ماه



داده اند: از جمله حمله به روستاها، شهرها و اردوگاههای پناهندهگان، جست و جوی خانه ها طی شبانه روز.

اکثرا این تهاجمات با پشتیبانی زره پوشها، تانکها و هواپیما صورت گرفته و همراه با گلوله باران شدید بوده است.

به علاوه کشتی های جنگی اسرائیل نیز صدها صیاد فلسطینی را در منطقه‌ی غزه دستگیر کرده اند.

این گزارش می افزاید که یکی از روشهای خطرناک استفاده از افراد بی گناه غیر نظامی به مثابه سپری برای ربودن ساکنان است.

در اکثر حالات، خانه ها و مدرسه ها و ادارات برای نگهداری دستگیر شدهگان مورد استفاده قرار می گیرند.

گزارش هم چنین می گوید که ارتش اسرائیل ۷۰۰ زن فلسطینی را در جریان انتفاضه دستگیر کرده اند که ۱۱۰ نفر آنها هنوز هم در زندانند. بیش از ۶۵۰۰ کودک دستگیر شده اند که صدها نفر آنها هنوز در زندانهای اسرائیل به سر می برند....

فراونه می گوید بعد از دستگیری سرباز اسرائیلی - جیلاد شالت - در غزه در ژوئن ۲۰۰۶، ارتش اسرائیل تا سپتامبر ۲۰۰۷، بیش از ۹۰۰۰ نفر از ساکنان منطقه‌ی غزه را ربود. یعنی به طور متوسط ۳۰ نفر در روز.

اینها علاوه بر دستگیریهای هستند که برای چند روز و یا چند ساعت در خیابانها، مدارس و دانشگاهها و یا در نقاط بازرسی، صورت می گیرند.

وی می گوید طی انتفاضه، ۸۶ زندانی در زندانهای اسرائیل فوت کرده اند، ۳ نفر آنها زیر شکنجه جان باختند. ۱۵ نفر دیگر در اثر عدم دریافت دارو درگذشتند. ۵۰ نفر نیز پس از دستگیری به قتل رسیده اند. در کل ۱۹۱ نفر در زندان مرده اند....

در گزارش فراونه آمده است که در انتفاضه اول (۱۹۸۷ - ۱۹۹۴) ۲۰۰ هزار نفر توسط ارتش اسرائیل دستگیر شدند، از قرار ۳۰ هزار نفر در سال... www.uruknet...info?p=30766

چنین است ثمره‌ی کار کشورهای "متمدن" و "دموکراتیک" آمریکا و اسرائیل در "خدمت به بشریت" از جمله "خدمت به مردم آمریکا" که در زیر خواهد آمد!!

آمار واقعی نتایج جنگ تجاوزکارانه در عراق

اداره‌ی مربوط به سربازان قدیمی آمریکا طی اطلاعیهای اعلام کرده است که: تعداد



برادرش را بکشد و این خواست خدا بود!!

است...

خواستهای ما :

۱- پایان دادن به اعدامهای دستهجمعی در معابر عمومی شهرها و الغای حکم اعدام در ایران

۲- پایان دادن به شکنجه‌های جسمی و روحی و حملات سازمان‌یافته علیه زندانیان سیاسی در سراسر ایران...

۳- ما از حقوق به حق تمامی کارگران کشورمان و به خصوص کارگران نیشکر هفت تپه حمایت می‌کنیم و مورد ضرب و شتم قرار دادن آنها را محکوم می‌کنیم

۴- ما خواستار پایان دادن به سرکوب و دستگیری فعالان دانشجویی، کارگری، حقوق بشری، زنان و تمامی آحاد ملت ایران که از سوی حکومت منزوی ملایان اعمال می‌شود، هستیم

* * *

حزب رنجبران ایران همان طور که در برنامه‌اش آمده است، لغو اعدام و شکنجه به‌طور کلی و آزادی بدون قید و شرط زندانیان سیاسی را خواستار بوده و برای تحقق آن مبارزه می‌کند.

در شرایطی که حتا بورژوازی درجهان مجبور به قبول لغو حکم اعدام شده‌است، پافشاری روی اعدام تنها بیان‌گر حفظ انتقام‌گیری بشرآبدائی و دنباله روی از آن و از رژیم مذهبی ارتجاعی و عقب مانده‌ای است که امروز به صورت قصاص در ایران درآوردن چشم در مقابل چشم را به عمل درمی‌آورد و از جمله جوان ۲۰ ساله‌ای را به خاطر کشتن پیرمردی ۸۰ ساله از حق حیات و از فرصت دادن به تصحیح اشتباهش بازمی‌دارد!

آیا تاریخ چند هزارساله‌ی بشر نشان نداده است که بامجازات اعدام هیچ تغییری در جامعه به وجود نیامده و خرابکاری و جنایت که معلول جامعه‌ی طبقاتی است ادامه یافته و امروز درجهان طبق آمار رسمی نزدیک به یک میلیارد انسان از گرسنگی رنج می‌برند و بسیار طبیعی است که به خاطر سیرکردن شکم گرسنه‌شان بعضا دست به دزدی و در این ماجرا احتمالا دست به کشتن انسانهای دیگر می‌زنند. آیا اینان را باید مجرم دانست و به مرگ محکوم نمود و یا آن جامعه‌ی نابرابر طبقاتی را به پای میز محاکمه کشاند که انسانها را چنان در تنگنا قرار می‌دهد که دست به جرم و کشتن انسانهای دیگر می‌زنند!

اعدام انسانهایی که دستگیر شده و در زیر پنجه‌ی "عدالت" طبقات حاکم استثمارگر هستند، تروریسمی کور است

که حاکمان کنونی جهان هنوز از آن دل نکنده‌اند. بدترین شکل این تروریسم نیز کشتن انسانهای سیاسی است که به خاطر ضدیت با رژیم حاکم به قتل می‌رسند.

به مناسبت ۱۰ اکتبر روز مبارزه علیه اعدام، بخش‌هایی از مقاله‌ی مارکس را در نیویورک تایمز روزانه که در ۲۸ ژانویه ۱۸۵۳ نوشته شده و در ۱۷-۱۸ فوریه‌ی همان سال به چاپ رسید، می‌آوریم :

"... از تنبیه به طور عام به مثابه وسیله‌ای جهت بهبود و یا ایجاد ترس دفاع شده‌است. اکنون شما مرا به‌چه حقی تنبیه می‌کنید. برای بهبود یا ایجاد ترس دردیگران؟ به علاوه تاریخ موجود است - چیزی به نام آمار موجود است - که با وضوح تمام نشان می‌دهد که بعد از Cain * جهان نه ترسید و نه به خاطر فرار از مجازات، بهبودیافته‌است. درست برعکس.

از نظر حق مجرد، تنها یک تئوری مجازات هست که مقام انسان را به طور مجرد به رسمیت می‌شناسد و این تئوری کانت است که در فرمول خشکی توسط هگل داده شده که می‌گوید : " تنبیه حق جنایتکار است. این عملی است به خاطر خواست خودش. تخطی از حق مجرم که به مثابه حق خودش اعلام شده، جرمش نفی حق است. تنبیه نفی، نفی است و در نتیجه تایید حق، که توسط خود مجرم مطرح شده."

بدون تردید، چیز شک برانگیزی در این فرمول هست. چون که هگل به جای توجه به مجرم به مثابه یک موجود، برده‌ی عدالت، آن را به موقعیت موجودی آزاد و متکی به خود ارتقاء می‌دهد... این تئوری، مجازات را به مثابه خواست خود مجرم در نظر می‌گیرد، که تنها بیان متفاوتی کی عدالت کهن است: چشم به‌جای چشم، دندان به‌جای دندان، خون به جای خون.

...

اکنون اگر جنایت را در سطح وسیع در نظر بگیریم... آیا ضروری نیست که به‌جای تجلیل از اعدام کننده که تعدادی از جنایتکاران را اعدام می‌کند تا زمینه را برای، و تنها برای، اعدام مجرمین جدیدی فراهم کند، به منعکس کردن عمیق اصلاح نظامی که به وجود آورنده‌ی این جنایتکاران است، بپردازیم؟

...

* - Cain پسر ارشد آدم و حوا (قابیل) است که در اثر حسادت برادر کوچک خود (هابیل) را کشت. اکثرا اشاره می‌شود که خدا در پیشانی قابیل نوشته بود که باید

گزارش کوتاهی از چهارمین گردهمایی سراسری «تظاهرات دوشنبه» در آلمان

دست اندازی آزمندانه و وحشیانه‌ی سرمایه داری آلمان به حقوق اجتماعی و سیاسی مردم و به خصوص طبقه کارگر و زحمتکشان این کشور و به طور مشخص پس از تدوین قانون معروف به هارتز چهار (۱)، کمونیستها، طبقه‌ی کارگر و افراد و تشکلهای مترقی در آلمان را بر آن داشت تا تظاهرات سیستماتیک و برنامه ریزی شده ای را که به "تظاهرات دوشنبه" معروف گردیدند، در سراسر آلمان سازماندهی کنند. این تظاهرات که از سال ۲۰۰۴ شروع شد، تاکنون رشد قابل ملاحظه ای یافته‌است به طوری که امروز در حدود ۱۳۰ شهر در آلمان را دربر گرفته است. در روز شنبه ۱۳ اکتبر ۲۰۰۷، چهارمین گردهمایی سراسری تظاهرکنندگان در شهر برلین پایتخت آلمان برگزار شد.

گردهم‌آئی، با شرکت کارگران و زحمت کشان از سراسر آلمان و از جمله شرکت کارگران اپل، زیمنس و لوکوموتیو رانان با همراهی نیروهای کمونیست و دموکراتیک مقیم آلمان از جمله حزب رنجبران ایران، کمونیستهای ترکیه و حتا کشیشی از یکی از کلیساهای معروف لایپزیگ، در ساعت مقرر، ۵.۱۰ صبح، در روبه‌روی ساختمان "شهرداری سرخ" و در محیطی دموکراتیک، با میکروفون آزاد برای صحبت هر کدام از شرکت کننده‌گان در تظاهرات، شروع شد. تعداد زیادی از شرکت کننده‌گان و تعدادی از توریستهایی که به برلین آمده بودند، با توضیح تجارب شخصی و گروهی خود در زمینه های



بدین ترتیب مسئله روشن شد که دعوای بر سر لحاف ملانصرالدین است، یعنی احتمالاً خصوصی سازی این شرکت و دست به سر نمودن کارگران، در هماهنگی با مافیای شکر که به واردات بی بند و بار شکر از خارج پرداخته است!

اعتراض کارگران ادامه می یابد و در پنجمین روز اعتصاب کارگر دیگری دستگیر می شود و مبارزه از یک سو و سرکوب از سوی دیگر ادامه می یابد.

در چنین وضعیت غیرانسانی حاکم در ایران، احمدی نژاد، نماینده ی رژیم ری و سالوس در حالی که بیش از ۹۹٪ واحدهای تولیدی از داشتن تشکل کارگری محرومند، ایران را دموکرات ترین کشور جهان می نامد که در آن زنان نیز از آزادی کامل برخوردارند. این گونه اظهارات بی مقدار زمانی صورت می گیرد که از جمله در مشهد زنی با سه فرزند را به جرم "زنا محصنه" به سنگسار محکوم کرده اند، در حالی که مردی که گویا به او تجاوز کرده است فقط به ۱۰۰ ضربه شلاق محکوم شده است! احمدی نژاد در خارج از کشور برای کودکان جهان دل می سوزاند، ولی در ایران ۱.۷ میلیون کودک از رفتن به مدرسه به دلیل فقر محرومند و کودکان خرابانی طعمه ی گرگان جامعه ی جهانی ایران می شوند.

کارگران فریاد می زنند: ما گرسنه ایم، ما برده نیستیم که بدون دریافت مزد کار کنیم. دست اندرکاران رژیم گارد ضد شورش را به سراغشان می فرستند!

احمدی نژادها که سراسر ایران را به جنگلی همانند کرده اند که قانون "قوی ترین، بهترین!" بر آن حاکم است در زیر علم شیخ ریاکار مصباح یزدی در اندیشه ی صدور اسلام به جهانند و در این راستا فرزندان چهگوارا را به ایران دعوت می کنند تا با حتاکی نسبت به کمونیسم و سوسیالیسم سمینار مسخره ی "چه یعنی چمران" ترتیب دهند که یکی برای آینده ی تابناک بشریت جنگید و جان خود را از دست داد و دیگری برای استقرار تاریک اندیشی دینی وارد میدان شد.

بدین ترتیب رژیم حاکم تلاش دارد تا با انداختن توپ به زمین حریف، توجه مردم را از مشکلات درونی به سوی مشکلات بیرونی جلب کرده و کثافت کاریهای خود را در عرصه ی داخلی، موقتاً هم که شده، بپوشاند! سیاست و عمل کرد بیرونی هر رژیمی جدا از سیاست و عمل کرد درونی آن نیست. لذا تمام ادعاهای احمدی نژادها در عرصه ی جهانی توپهای تو خالی هستند برای فریب مردم جهان!

کارگران و زحمت کشان، زنان و جوانان، ملل تحت ستم و اقلیتهای مذهبی ایران، در مقابل استعمار و ستم افسارگسیخته ی نظام جمهوری اسلامی راهی جز سازمان یابی و تشدید مبارزه برای براندازی نظام جمهوری اسلامی و استقرار سوسیالیسم، موجود نیست.

در این کارزار انقلابی و عادلانه، باید به نیروی

بقیه در صفحه

جنبش کارگری در مقابله با رژیم سالوس و سرکوب

بیش از ۲۵۰۰ نفر از کارگران شرکت نی شکر هفت تپه، پس از اعتراضات و اعتصابات مکرر برای کسب حقوق پای مال شده شان و ملاحظه ی بی توجهی کارفرما و رژیم به قولهایی که به کارگران داده و اجرا نکرده بودند، بار دیگر در روز شنبه ۷ مهر ماه دست به اعتصاب و تجمع اعتراضی زدند.

خواست آنها محقانه و روشن است: مزدهای معوقه ی ما را بپردازید؛ طبقه بندی مشاغل را اجرا کنید؛ و مدیر عامل ضدکارگر شرکت را عوض کنید!

جواب رژیم به این خواست چیست؟ جمع کردن یگانهای ضدشورش از شهرهای خوزستان و گسیل آنها به هفت تپه برای جلوگیری از "شورش کارگران!"

روز یکشنبه ۴ نفر از فعالان کارگری دستگیر شدند تا با به کارگیری سرکوب، کارگران نقطه ی پایانی به اعتراض خود بگذارند. اما کارگران نه تنها به مبارزه ادامه دادند، بلکه مصرا نه خواستار آزادی رفقای خود شدند. کارگران بازداشتی در فردای آن روز آزاد شدند.

کارگران دوشنبه ۹ مهر در جلو فرمانداری هفت تپه تجمع کردند. فرماندار به تهدید آنها پرداخته و گفت اگر دست از اعتراض بردارند، سروکارشان با گارد ضدشورش خواهد بود. وی با ریاکاری قول داد که اگر کارگران به اعتراض خود پایان بخشند، هیئت مدیره ی شرکت به مسایل موجود رسیدگی خواهد کرد.

کارگران نه تنها این حرف سالوسانه ی فرماندار را رد کردند، بلکه خواستند تا از فروش زمینهای کارخانه جلوگیری به عمل آید. فرماندار در مقابل پافشاری کارگران گفت: کار از دست من خارج شده و در دست یگانهای ضدشورش است، چون که کارگران قصد شورش دارند!

کارگران دوشنبه ۹ مهر در جلو فرمانداری هفت تپه تجمع کردند. فرماندار به تهدید آنها پرداخته و گفت اگر دست از اعتراض بردارند، سروکارشان با گارد ضدشورش خواهد بود. وی با ریاکاری قول داد که اگر کارگران به اعتراض خود پایان بخشند، هیئت مدیره ی شرکت به مسایل موجود رسیدگی خواهد کرد.

کارگران نه تنها این حرف سالوسانه ی فرماندار را رد کردند، بلکه خواستند تا از فروش زمینهای کارخانه جلوگیری به عمل آید. فرماندار در مقابل پافشاری کارگران گفت: کار از دست من خارج شده و در دست یگانهای ضدشورش است، چون که کارگران قصد شورش دارند!

مختلف، دست اندازیهای آزمندانه و سیری ناپذیر سرمایه داری آلمان به حقوق اجتماعی و سیاسی مردم را افشا کرده و به نشان دادن چهره ی واقعی ضد دموکراتیک و ضد توده ای امپریالیسم آلمان پرداختند. در این میان چند گروه موزیک از سراسر آلمان و گروه موزیکی از آمریکا در این تظاهرات شرکت کرده و پلاکتهای بی شماری با شعارهای افشا کننده از طرف کارگران، زنان، جوانان و به خصوص از طرف حزب مارکسیست لنینیست آلمان (ام ال پ د) و..... زینت بخش محیط مبارزه جوانه، گرم و صمیمانه ی تظاهرات بودند.

سپس تظاهر کننده گان به طرف محل براندن بورگرتور حرکت کردند. در این میان اعلام همبستگی از طرف جمعیت تماشاگر و توریستها که در دو طرف خیابانهای محل حرکت ایستاده بودند، با تظاهر کننده گان جلب توجه می کرد.

در محل براندن بورگرتور، سخنرانها در حالی شروع شد که تجمع شرکت کنندگان از نزدیک به ۱۳۰ شهر آلمان، به حدود ۷۰۰۰ نفر رسیده و همبستگی بین المللی با آن چشمگیر بود.

در محل کوندگه بونگ سخنرانان که از سازمان دهنده گان تظاهرات دوشنبه، تشکلهای مختلف کارگری، زنان، جوانان و..... در رشته های مختلف صنعتی و اتحادیه ها از جمله: ای گه متال، وردی، ب ام و، زمینس، اپل، کارگران معدن و.... بودند هر کدام به افشاگری وجوهی از سیاستهای ضد دموکراتیک و ضد مردمی امپریالیسم آلمان پرداختند. در این میان اشتفان انگل رهبر حزب مارکسیست لنینیست آلمان (ام ال پ د)، در حین سخنرانی گفت: "تظاهرات دوشنبه که همواره رژیم سعی می کند تا آن را مرده تلقی کند، امروز با جمعیتی بین ۶ تا ۷۰۰۰ نفر به مبارزه خود ادامه می دهد و این باعث افتخار ما است."

این تظاهرات یکبار دیگر نشان داد که مردم آلمان و به ویژه کارگران و زحمت کشان از طرح هارتر ۴ که باعث وخیم تر شدن زندگی آنان، به مراتب بیشتر از گذشته، می شود، اعلام نفرت کرده و مبارزه ی خود را تا لغو این طرح ضدانقلابی و ضدانسانی ادامه خواهند داد.

(۱) - هارتز ۴ برنامه ای است که به پارلمان آلمان از طرف احزاب ارتجاعی که نماینده گان مستقیم امپریالیسم آلمان هستند، حدود ۴ سال پیش ارائه شد. این لایحه مستقیماً وضعیت کارگران و زحمت کشان را مورد حمله قرار داده و به پائین آمدن شدید سطح زندگی و رفاه حداقل آنها منجر شده است که شامل کم کردن خدمات بهداشتی و آموزشی، عدم پرداخت حقوق بی کاری بعد از یک سال، حواله کردن بی کاران به بخش کمکهای اجتماعی که هم راه است با فرستادن افراد صرف نظر از تخصص آنها به هرکاری که یافت شود و با حقوق یک نورو در ساعت!، بالابردن حقوق بازنشسته گان با توجه به تورم سالانه و غیره.

نقش «مارکسیسم رسمی» دولتی در دگرذیسی چین کنونی

درآمد

مدتی است که در چین بحث بزرگی بین آکادمیسین ها، تحلیلگران و فعالین سیاسی در باره ی پیش نهاد قانونی ساختن حق مالکیت خصوصی در گرفته است. این بحث که شش ماه از تصویب آن می گذرد، هنوز هم ادامه دارد. بررسی این بحث ها نشان می دهد که تغییرات و دگرذیسی های اجتماعی در چین کنونی در چه سمتی به حرکت خود ادامه می دهند. محتوی این بحث ها که در آن ها طرفین از زبان و ادبیات مارکسیستی به ویژه نوشته های خود مارکس، برای اقتناع طرف دیگر استفاده می کنند، نشان می دهد که چگونه در

چین بر خلاف روسیه، یک نوع مارکسیسم "رسمی" و "دولتی" با حمایت حزب کمونیست در خدمت گذار "مسالمت آمیز" یک کشور از مرحله ی تاریخی سوسیالیستی به یک جامعه ی سرمایه داری هار دولتی، قرار گرفته است. در این نوشته بعد از اشاره به بحث های مربوط به "حق مالکیت خصوصی" و "حق عضویت در حزب" به بررسی فعل و انفعالات پروسه های انباشت اولیه ی سرمایه ی خصوصی، کالاسازی و خصوصی سازی که مؤلفه های اساسی رفرم های بازاری ("سوسیالیسم بازاری") محسوب می شوند، می پردازیم.

حق مالکیت خصوصی و حق عضویت حامیان قانون پیش نهادی حق مالکیت بر آن هستند که رشد اقتصاد سوسیالیستی در چین از حزب می طلبد که مالکیت خصوصی کارگاه ها و دیگر نهادهای اقتصادی نه تنها قانونی و بخشی از حقوق افراد باشد، بلکه امنیت آنها نیز باید تأمین گردد. برای این که جامعه و دولت چین به این هدف دست یابند باید قانونی وضع و تصویب شود که در آن به طور مشخص حقوق مالکین و صاحبان املاک، کارگاه ها و شرکت های تجاری و تولیدی رعایت و تضمین گردد.

نقشه ۳-۱۴

نقش سازمان جاسوسی «سیا» در دوره «جنگ سرد» قدیم (بخش دوم)

در این دوره اکثر نشریات اصلی و منتشر در آمریکا مقالات متعددی را از این نویسندگان و هنرمندان چاپ می کردند. ولی در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ این نویسندگان و روشن فکران که شاهد تجاوزات سیستماتیک و جنایات دولت آمریکا در کشورهای چون ایران، گواتمالا، یونان، کره، ویتنام و ... بودند، لب تکان نمی دادند. در اواسط دهه ی ۱۹۶۰، در بحبوحه ی اوج گیری جنبش چپ، جنبش حقوق مدنی و جنبش ضد جنگ ویتنام، وقتی که فاش شد این روشن فکران به نحوی حقوق بگیر

"سیا" بودند و وقتی که معلوم شد یکی از سر دبیران مجله ی "Encounter" مامور رسمی "سیا" بوده، داد این روشن فکران به هوا رفت که اصلاً نمی دانستند که "سیا" چنان کرده و حتی "عصبانیت" خود را نسبت به سوء استفاده هایی که "سیا" از آنها کرده، نشان دادند. خانم فرانسیس ساندرز به طور دقیق و شفافی منابعی که "سیا" از طریق آنها به این روشن فکران حقوق پرداخت می کرده است را در پی نویس ها و منابع کتاب معروف خود تحت نام "سیا" و جنگ سرد فرهنگی (چاپ

نیویورک، ۱۹۹۹) ذکر می کند و در جزئیات شرح می هد که این روشن فکران تعهد داده بودند که طبق برنامه ی "سیا" عمل کرده و به "پژوره های" آن سازمان کمک کنند. یکی از پروژه های "سیا" در قلمرو فرهنگی این بود که روشن فکران را در کشورهای اروپا، آسیا و آفریقا نسبت به ایده های برابر طلبی، جنبش های رهایی بخش و سوسیالیستی بدبین سازد. سالها سال بعد از پایان جنگ جهانی دوم، اکثر روشن فکران در اروپا، آسیا و آفریقا به جهت ناملایمات شدید اقتصادی و اجتماعی

نقشه ۳-۱۶

عملکرد امپریالیسم و صهیونیسم در خاورمیانه و نتایج آن

اورانیوم تضعیف شده : ۲۵۵ نفر از سربازان ایتالیا دچار سرطان شده و ۳۷ نفر آنها تا به حال مرده اند. آژانس خبری ایتالیا - ۹ اکتبر ۲۰۰۷
۲۵۵ نفر از سربازان ایتالیا که در خارج از کشورشان در بالکان، افغانستان، عراق و لبنان بین سالهای ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۶ مشغول خدمت بودند، دچار سرطان شده اند.

از این عده ۳۷ نفر مرده اند. تعداد مبتلایان ۱۶۱ نفر از پیاده نظام، ۴۷ نفر از نیروی دریایی، ۲۶ نفر از نیروی هوایی و ۲۱ نفر از نیروی ژاندارمری هستند. این گزارش را وزیر دفاع آرتورو پاریزی به کمیسیون مجلس سنا در مورد اثرات اورانیوم تضعیف شده داد. طی مدت فوق الذکر، ۱۴۲۷ سرباز دیگر که

هیچ وظیفه ای در خارج نداشته اند نیز دچار سرطان شده اند. او گفت "در مورد این واقعه هیچ قصد مخفی کردن در میان نبوده است. چون که هنوز رابطه بین عمل و عکس العمل ثابت نشده است." در هر حال او قول داد که حقیقت را در کمال شفافیت بیداند. www.uruknet.info?p=۳۷۰۵۷

نقشه ۳-۱۸

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید :

آدرس پستی حزب رنجبران ایران:

Ranjbar
P.O.Box 5910
Washington DC
20016
U.S.A

Postbox 227
Vällingby 13 162
Sweden

آدرس پست الکترونیکی نشریه رنجبر :

ranjbar@ranjbaran.org

آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران :

ranjbaran@ranjbaran.org

آدرس غُرفه حزب در اینترنت:

www.ranjbaran.org